معاد در نهج البلاغه

نویسنده : احمد باقريان ساروى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيشگفتار

از آثار به جا مانده از گورستان هاى كهن ، چنين به دست مى آيد كه بشر، از آغاز پيدايش خود، زنده شدن مردگان را به نوعى باور داشته و به بازگشت آنان به صحنه زندگى معتقد بوده است . به همين جهت مرگ را پايان زندگى نمى دانسته است .يك نمونه صدق گواه اين ادعا، وجود كشفياتى است كه اخيرا باستان شناسان در شهر سوخته انجام داده اند. اين مشكوفات نشان مى دهد كه مردم آن ديار، رستاخيز انسان ها را باور داشته ، و به اين منظور مردگان را با اشياء مورد علاقه شان به خاك مى سپردند. (١)

اين نكته ، موضوعى نيست كه ويژه شهر سوخته و يا سرزمين ايران باستان باشد، بلكه در جاى جاى كره خاكى هر كجا گورستانى تاريخى پيدا شده است آثار به جا مانده در درون آن گورها، بيانگر چنين باورى اصيل در ميان انسان هاى گذشته است ، از نژاد سفيد گرفته تا نژاد سرخ و زرد و سياه ، از آسيا گرفته تا اروپا و آفريقا و آمريكا.

هر چند اين باور مقدس در طول تاريخ ، دچار فراز و نشيب هايى شده و قهرا به خرافاتى آلوده شده است ، ولى اين آميختگى موجب از ميان رفتن اصالت آن نمى شود.

آيين مقدس و جهان شمول اسلام ، موضوع زنده شدن مردگان در روز واپسين را آن چنان روشن و آشكارا بيان نموده و به تنقيح همه جانبه آن پرداخته است كه جاى هر گونه ابهام و ترديد را از ميان برداشته ، و اين باور اصيل را از زنگارهاى جهل و خرافات تاريخى زدوده است .در قرآن كريم و روايات ائمه طاهرين عليه‌السلام به صراحت ، حقيقت دنيا و آخرت ، عالم برزخ ، روز محشر، بهشت و دوزخ ، نعمت هاى بهشتى و كيفرهاى دوزخ به تصوير كشيده شده است .

نهج البلاغه كه قسمتى از سخنان و نامه ها و كلمات قصار امام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است داراى محورهاى گوناگون سياسى ، اخلاقى و اعتقادى است . هر چند معاد، موضوع اصلى اين كتاب را تشكيل نمى دهد، ولى از لابه لاى آن مى توان به خوبى و روشنى ابعاد گوناگون آن را دريافت .

از اين رو نگارنده بر آن شده است كه در اين باره تحقيقى به عمل آورد كه نتيجه اين تحقيق و بررسى چيزى است كه در برابر خوانندگان قرار گرفته ، و به نام معاد در نهج البلاغه تقديم مى گردد.

اميد است اين اثر ناچيز گامى در راستاى معرفى گوشه اى از مباحث اعتقادى نهج البلاغه و نيز به دنبال آن ، شناخت يكى از باورهاى اصيل اسلامى به شمار آيد. و خوانندگان گرامى را بهره اى رسانيده و ذخيره اى براى روز حساب و نياز نگارنده باشد.

قم احمد باقريان ساروى ٨/١٢/١٣٨٠

# بازگشت ، چگونه ؟!

طبيعت ، داستان شگفت انگيزى دارد؛ بهاران فرا مى رسد، درختان پر شكوفه ، و زمين سرسبز و پرطراوت گرديده و جنگل هاى انبوه زمين را آرايش مى دهند، اندك اندك درختان ميوه ، ميوه خود را به بار مى نهند و با گذشت چند ماه و رسيدن فصل تابستان انواع ميوه ها با رنگ هاى گوناگون ، درختان را پوشانده و بر زيبايى طبيعت مى افزايند، تا اينكه پاييز فرا مى رسد، ميوه ها از درختان چيده شده و باد خزان به تدريج برگ هاى درختان را از تنه آن ها جدا نموده و بر روى زمين پراكنده مى كنند، و با فرا رسيدن زمستان سرد، ديگر از آن سبزى و طراوت زمين و جنگ ها اثرى باقى نمى ماند، جز درختانى به ظاهر بى جان و زمين گل آلود چيزى به چشم نمى خورد و به ديگر سخن ، طبيعت در زمستان مى ميرد. ولى با بازگشت فصل بهار، زندگى خود را باز مى يابد.

يعنى : معاد طبيعت فرا مى رسد و اين معاد، هر سال تجديد مى گردد.

انسان نيز روزى از مادر زاده مى شود و با گذشت سال هايى چند، به طراوت و شادابى و زيبايى جوانى مى رسد و بسان گل و برتر از آن در دامان خانواده شادى مى آفريند. تدريجا به دوران ميانسالى و از آن به دوران پيرى و كهولت مى رسد و در پايان ، مرگ را در آغوش مى گيرد و به زير خاك مى رود. و سرانجام او در درون خاك ، پوسيده شدن و خاك شدن است .

آيا انسان ها را نيز بازگشتى هست ؟ چگونه مى شود كه طبيعت را هر سال معادى باشد ولى انسان را بازگشتى نباشد؟

اين پرسش و ديگر پرسش هاى مربوط به معاد و زنده شدن انسان ها، پرسش هاى اساسى هستند كه على عليه‌السلام در نهج البلاغه به آنها پاسخ داده است . و نگارنده پاسخ ‌هاى آن حضرت را به شش فصل تقسيم نموده و به خوانندگان گرامى تقديم مى نمايد.

# فصل اول : حقيقت دنيا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بماند سال ها اين نظم و ترتيب |  | ز ما هر ذره خاك افتاده جايى |
| غرض نقشى است كه از ما باز ماند |  | كه هستى را نمى بينم بقايى |

سعدى

نخستين گام براى شناخت جان پس از مرگ ، شناختن دنيا است ، زيرا زندگى جان ديگر در فرا سوى دنيا قرار گرفته و هر انسان خردمند دوست دارد به فرا سوى خود بينديشد و حقيقت آن را درك كند و اين چيزى است كه در اين جهان براى او ميسر است ، دنيايى كه گروهى از انسان ها آنچنان به آن چنگ زده اند كه گويا براى هميشه در آن خواهند ماند، و آنچنان به آن دل بسته اند كه گويا ويژه آنان بوده و ديگران را در آن سهمى نيست ، مرگ ديگران و حتى نزديكترين خويشاوندان خود را مى بينند و لحظه هاى دردناك آخر عمر آنان را به چشم نظاره مى كنند، ولى به هيچ وجه پند نمى گيرند و آن چنان در اين دنيا زندگى مى كنند كه گويا از بى وفايى و پيامدهاى بسيار دشوار و اندوه بار دلبستگى به آن كاملا ناآگاهند. بر اين اساس است كه شناختن حقيقت دنيا از ارزش و جايگاه ويژه اى برخوردار است .

## واژه دنيا

واژه شناسان دنيا را از ماده دنوبه معناى قرب و نزديكى دانسته اند،طريحى نوشته است :

دنيا در برابر آخرت و به سبب نزديك بودن آن ، به اين نام ناميده شده است .(٢)

ابن منظوريكى ديگر از واژه شناسان عرب نوشته است :

دنى الشى ء من الشى ء، يعنى : چيزى به چيزى نزديك شده است و دنيا نقيض آخرت است ، كه اصل آندنواىبود، وواوآن بهياءتبديل شد. زيرا وزنف على اگر اسم داراى واو باشد، آن واو به ياءتبديل مى گردد، اين راءى سيبويه است ... ودنيااسم براى اين زندگى است كه در آن قرار داريم . به اين سبب نام دنياگرفت كه آخرت از زندگى اين جهان ، دور ودنيا به آن نزديك است . (٣)

## دنيا براى آخرت :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنشين بر لب جوى و گذر عمر به بين |  | كاين اشارات زجهان گذران ما را بس |

حافظ

پوچ گرايى در ميان آنان كه مبداء و معاد را باور ندارند بى اندازه رايج است ، تا آنجا كه آسايش زندگى اين جهان را از آنان گرفته ، و به بيمارى هاى روانى و افسردگى هاى روحى گرفتار ساخته است به گونه اى كه در اثر اين انديشه نادرست برخى از آنان دست به خودكشى زده و به زندگى خود در اين جهان پايان مى بخشند.

در ميان يكتاپرستان به ويژه مسلمانان اين انديشه چندان نتوانسته است رخنه نمايد، از اين رو درصد خودكشى ها در ميان آنان بسيار اندك است . ولى در ميدان عمل غفلت ، سست ايمانى ، ضعف باورهاى دينى و وجود عوامل انحراف از درون و بيرون سبب گرديده است كه بسيارى از آنان به دنيا گرايش پيدا نموده و اين گرايش خطر آفرين ، هم آسايش روانى را از آنان گرفته و هم موجب گريز آنان از دين و مذهب و غفلت از زندگى سعادتمندانه و جاويدان آخرت گرديده است .

على عليه‌السلام در نهج البلاغه به بهترين گونه به نكوهش دنيا گرايى پرداخته ، و دنيا را به جز در موارد مخصوص ، فاقد هر گونه اعتبار و ارزش ‍ شرعى و عقلى و عقلايى معرفى نموده ، و ارزش آن را تنها در اين راستا قرار داده است كه ابزارى براى رسيدن به زندگى جاويد آخرت باشد. اينك نمونه هايى از تعبيرات گران سنگ آن حضرت در اين باره را از نگاه خود مى گذرانيد:

١ در نامه اى به معاويه نوشته است :

فان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلى فيها اهلها، ليعلم ايهم اءحسن عملا، و لسنا اللدنيا خلقنا و لا بالسعى فيها اءمرنا، و انما وضعنا لنبتلى بها. (٤)

خداوند منزه از هر عيب و نقص ، دنيا را براى رسيدن به فراسوى خود جهان ديگر آفريده است و ساكنان آن را آزموده است تا به علم فعلى آگاه گردد كه كدام يك از آنان بهترين كردار را خواهد داشت . و ما براى اين دنيا آفريده نشده ايم و به تلاش و كوشش در دنيا براى دنيا فرمان داده نشده ايم ، و همانا ما در آن آفريده شده ايم تا به وسيله آن ، مورد آزمايش قرار بگيريم .

٢اءلا و ان هذه الدنيا التى اءصبحتم تتمنونها و ترغبون فيها، و اءصبحت تغضبكم و ترضيكم ، ليست بداركم ، و لا منزلكم الذى خلقتم له ، و لا الذى دعيتم اليه ، اءلا و انها ليست بباقية لكم ، و لا تبقون عليها، و هى و ان غرتكم منها و قد حذرتكم شرها، فدعوا غرورها لتحذيرها، و اءطماعها لتخويفها، و سابقوا فيها و الى الدار التى دعيتم اليها، و انصرفوا بقلوبكم عنها. (٥)

آگاه باشيد! اين دنيايى را كه آن را آرزو مى كنيد، و به آن شوق مى ورزيد، و شما را گاهى به خشم مى آورد و گاهى از خود راضى مى گرداند، نه سراى شما و آن جايگاهى است كه براى آن آفريده شده ايد. آگاه باشيد! اين دنيا براى شما نخواهد ماند، و شما در آن جاويد نخواهيد بود. هر چند اين دنيا شما را به خود فريفته است ولى از بدى خود نيز شما را بر حذر داشته است . پس به فريب دنيا دچار نگرديد كه شما را از آن بر حذر داشته ، و به آن آز نورزيد كه شما را از آن ترسانيده است و در آن به سرايى كه به آن فرا خوانده شده ايد مسابقه بگذاريد و با دل هايتان از آن روى بگردانيد.

٣.و لبئس المتجر اءن ترى الدنيا لنفسك ثمنا و مما لك عندالله عوضا...

...فلتكن الدنيا فى اءعينكم اءصغر من حثالة القرض و قراضة الجلم ...(٦)

...و چه بد داد و ستدى است كه اگر دنيا را بهاى جان خود، و پاداشى از سوى خداوند بدانى ...

...پس بايد كه دنيا در ديدگاه شما از پوست درخت سلم درختى كه پوست و برگ آن در دباغى استفاده مى شود و از پارچه هاى ريزى كه از قيچى خياطى جدا مى گردد، ناچيزتر باشد...

٤ انما الدنيا دار مجاز والاءخرة دار قرار، فخذوا من ممركم لمقركم ، ولا تهتكوا اءستاركم عند من من يعلم اءسراركم ، و اءخرجوا من الدنيا و قلوبكم من قبل اءن تخرج منها ابدانكم ، فيها اءختبرتم و لغيرها خلقتم . ان المرء اذا هلك قال الناس : ما ترك ؟ و قالت الملائكة ما قدم؟!(٧)

هان اى مردم ! دنيا سراى گذشتن و آخرت سراى ماندن است . پس از گذرگاه خود براى جايگاه ماندن توشه برگيريد و نزد كسى خداوندى كه از اسرار شما آگاهى دارد نسبت به يگديگر پرده درى مكنيد، و پيش از جدا شدن بدن هايتان از اين جهان ، دل هاى خود را از آن بيرون برانيد، در دنيا آزمايش مى شويد و براى جز آن رسيدن به آخرت آفريده شده ايد در آن هنگام كه انسان مى ميرد مردم مى گويند چه چيزى به ارث گذارده است و فرشتگان مى گويند چه چيزى را براى سراى جاويد از پيش فرستاده است .

از دنيا بايد به ميزان نياز برگرفت :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنيا كه در آن مرد خدا گل نه سرشت است |  | نامرد كه ماييم چرا دل به سرشتيم |

سعدى

از سخنان گذشته چنين به دست مى آيد كه دنيا جايگاه آزمايش انسان و ابزارى براى رسيدن او به زندگى جاويد و سعادتمندانه آخرت است و اين هدف تنها چيزى است كه به دنيا ارزش و اعتبار بخشيده و آن را از حالت پوچى بيرون مى آورد و بى ترديد اين هدف ، داراى ارزش و اهميت فوق العاده و منحصر به فرد است ، زيرا تنها راه وصول انسان به رستگارى و نايل شدن او به سعادت و خوشبختى جاويد اخروى است . از اين رو توجه به سلامت و امنيت راه نيز در خور اهميت خواهد بود. بر اين اساس ، انسان تا آن هنگام كه در دنيا زيست مى نمايد به ملاحظه طبيعت مادى خود ناگزير است از آن براى نيازهاى خود بهره برگيرد، اين بهره گيرى تا آنجا كه نياز باشد نه تنها ناپسند نيست ، بلكه براى تحصيل هدف اصلى زندگى دنيا، كه توشه گرفتن براى آخرت است لازم و ضرورى مى نمايد. در اين باره نقل شده است :

روزى على عليه‌السلام در بصره شنيد كه يكى از يارانش به نام علاء بن زياد حارثى در بستر بيمارى افتاده است ، امام عليه‌السلام به قصد عيادت او به خانه او رفت ، و آنگاه كه خانه بزرگ و وسيع او را مشاهده نمود، چنين گفت :

ما كنت تصنع بسعة هذه الدار فى الدنيا و انت اليها فى الاءخرة كنت اءحوج ؟ و بلى ان شئت بلغت بها الاءخرة ، تقرى فيها الضيف ، و نصل فيها الرحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فاذا اءنت قد بلغت به الاءخرة.

فقال له العلاء: يا امير المؤ منين اءشكوا اليك اءخى عاصم بن زياد، قال : و ماله ؟ قال : لبس العباء ة و تخلى من الدنيا، قال : على به ! فلما جاء، قال : يا عدى نفسه لقد استهام بك الخبيث ، اءما رحمت اءهلك و ولدك ؟ اءترى الله اءحل لك الطيبات و هو يكره اءن تاءخذها؟ اءنت اءهون على الله من ذلك! (٨)

تو با اين خانه بزرگ و وسيع در دنيا چه مى كنى در حالى كه تو به آن در سراى ديگر نيازمندى ترى ؟! آرى ، اگر بخواهى به وسيله آن ، از سراى ديگر بهره مند گردى در آن از مهمان پذيرايى و صله رحم نمايى و حقوقى را كه ديگران بر تو دارند در جاى خود قرار بدهى در اين صورت به وسيله اين خانه به سراى آخرت نايل گرديده اى !

علاء به امام عليه‌السلام گفت : اى امير مؤ منان ! از برادرم عاصم به نزد تو شكايت مى برم ! امام عليه‌السلام پرسيد او را چه شده است ؟ علاء گفت : عبايى بر روى دوش خود افكنده و از دنيا بريده است ، امام عليه‌السلام فرمود: او را نزد من بياوريد! آنگاه كه عاصم نزد امام عليه‌السلام حاضر گرديد، امام عليه‌السلام به او فرمود:

اى دشمنك جان خود! شيطان پليد خواسته است تو را سرگردان نمايد آيا به زن و فرزندت رحم ننمودى ؟ آيا اينگونه مى پندارى كه خداوندى كه نعمت هاى پاك دنيا را حلال گردانيده است ناپسند مى داند از اينكه تو از آنها بهره برگيرى ؟! تو پس تر از آن هستى كه خداوند با تو چنين روا بدارد!

بنابراين ، بهره گيرى از دنيا و تلاش براى امرار معاش خود و خانواده به ميزانى كه نيازهاى طبيعى انسان تاءمين گردد نه تنها با زهد و تقوا ناسازگار نيست ، بلكه از ضروريات زندگى اين دنيا است . از اين رو در دعاى شريف كميل مى خوانيم :

...و اءن توفر حظى من كل خير اءنزلته اءو احسان فضلته اءو بر نشرته اءو رزق بسطته ...

... و از تو مى خواهم تا بهره ام را از هر خيرى كه نازل فرموده اى و از هر احسانى كه ديگران را به سبب آن برترى بخشيده اى و از هر كار نيكى كه آن را بر روى زمين پراكنده نموده اى و از هر روزى يى كه آن را در ميان انسان ها گسترده نموده اى .. افزون و فراوان گردانى .

و نيز از او مى خواهيم :

قو على خدمتك جوارحى .

پروردگار! اندام هايم را براى خدمت به خودت نيرومند گردان !

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنونت كه دست است كارى بكن |  | دگر كى برآرى تو دست از كفن |
| بتابد بسى ماه و پروين و هور |  | كه سر بر ندارى زبالين گور |

سعدى

# فصل دوم : مرگ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه را خوابگه آخر مشتى خاك است |  | گو چه حاجت كه به افلاك كشى ايوان را |

حافظ

درباره مرگ انسان ها دو انديشه وجود دارد: آنان كه زنده شدن مردگان و فرا رسيدن روز قيامت را باور ندارند بر اين پندار هستند كه مرگ پايان زندگى بوده و با فرا رسيدن آن ، جان و روح انسان نيز مى ميرد و اثرى از حقيقت او باقى نمى ماند، و آنچه باقى مى ماند جسم بى جان خواهد بود كه با گذشت زمان به مشتى خاك تبديل مى گردد، چنانكه خيام نيشابورى سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرغى ديدم نشسته بر باره طوس |  | در پيش نهاده كله كيكاووس |
| با كله همى گفت كه افسوس افسوس |  | كو بانگ جرس ها و كجا ناله كوس |
| در كارگه كوزه گرى رفتم دوش |  | ديدم دو هزار كوزه گويا و خموش |
| ناگاه يكى كوزه بر آورد خروش |  | كو كوزه گر و كوزه خر و كوزه فروش |

در برابر: انديشه اى ديگر از گذشته اى بسيار دور وجود داشته است كه مرگ را تبديل به زندگى و كوچيدن انسان از زندگى تنگ و محدود و موقت به زندگى جاويد پر از نعمت اخروى مى داند، كه در اين باره در مقدمه كتاب اشاره اى شده است .

اديان توحيدى به ويژه آيين اسلام و منابع اصيل اسلامى همانند قرآن و نهج البلاغه ، مرگ را نوعى دگرگونى و تكامل زندگى دانسته ، و آن را برزخ و واسطه اى ميان زندگى دنيا و زندگى آخرت به شمار آورده اند، و تلاش ‍ فراوان دارند كه انسان ها را به مساءله مرگ توجه بيشترى داده ، و حالت غفلت از آن را از درون آنان بزدايند. و در اين راستا هدف مهم تربيتى و اخلاقى را نيز دنبال نموده و به تزكيه انسان ها مى پردازند. على عليه‌السلام در اين باره فرمود:

١ و اءوصيكم بذكر الموت و اقلال الغفلة عنه ، و كيف غفلتكم عما ليس ‍ يغفلكم ، و طمعكم فيمن ليس يمهلكم ! فكفى واعظا بموتى عاينتموهم ، حملوا الى قبور هم غير راكبين ، واءنزلوا فيها غير نازلين ، و كانهم لم يكونوا للدنيا عمارا، و كان الاخرة لم تزل لهم دارا، اءو حشوا ما كانوا يوطنون ، و اءطنوا ما كانوا يوحشون ، و اشتغلوا بما فارقوا، و اءضاعوا ما اليه انتقلوا، لا عن قبيح يستطيعون انتقالا و لا فى حسن يستطيعون ازديادا، اءنشوا بالدنيا فغرتهم ، و وثقوا بها فصرعتهم. (٩)

شما را به يادآورى مرگ و كاهش دادن غفلت و بى خبرى از آن سفارش ‍ مى كنم و چگونه غافل مى گرديد از چيزى كه شما غافل نيست ، و چگونه آز مى ورزيد در كسى مرگ كه شما را مهلت نمى دهد؟! براى پند گرفتن شما، ديدن مرگ كسانى كه آنان را ديده ايد بس است ، آنان بدون اينكه خود بخواهند بر آن گورها فرود آمدند، به گونه اى كه گويا آنان از آباد كنندگان دنيا نبوده اند و گويا كه آخرت از ازل سراى آنان بوده است ، از دنيايى كه آن را براى خود وطن گرفته بودند با وحشت بيرون رفتند، و در آخرتى كه از آن گريزان بودند وطن گرفتند و به دنيايى كه از آن جدا شدند دل بسته بودند و جايگاهى را كه به آن منتقل گرديده اند تباه ساخته اند، و اكنون نه توانايى انتقال از عمل زشت و ناپسندى را دارند، و نه توانايى افزودن كار نيكى را دارا هستند، به دنيا دل بسته بودند، دنيا نيز آنان را فريب داد، و به آن اعتماد نموده بودند، و آنان را بر زمين افكند.

سروده سعدى شيرازى در اين باره بى مناسبت نيست :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه آمد عمارتى نو ساخت |  | رفت و منزل به ديگرى پرداخت |
| و آن اگر پخت همچنان هوسى |  | وين عمارت به سر نبرد كسى |
| يار ناپايدار دوست مدار |  | دوستى را نشايد اين غدار |
| نيك و بد چون همى ببايد مرد |  | خنك آن كس كه گوى نيكى برد |
| برگ عيشى به گور خود فرست |  | كس نيارد ز پس ز پيش فرست |

٢ واسمعوا دعوة الموت اذانكم قبل اءن يدعى بكم. (١٠)

دعوت مرگ را پيش از آنكه به سوى آن فرا خوانده شويد، به گوش هاى خود بشنوانيد!

٣ وتر حلوا فقد جد بكم و استعدوا للموت فقد اظلكم و كونوا قوما صيح بهم فانتهبوا، و علموا اءن الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا، فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا، و لم يترككم سدى ، و ما بين احدكم و بين الجنة اءو النار الا الموت اءن ينزل به. (١١)

آماده سفر آخرت گرديد كه به شدت شما را به سوى خود بر مى انگيزاند، و آماده مرگ شويد كه بر شما سايه افكنده است ، و از آن دسته مردمى باشيد كه بر آنان بانگ زده شده كه آماده سفر آخرت گرديد و آگاه گرديدند، و دانستند كه دنيا براى آنان سراى ماندن نيست ، پس آن را به سراى جاويد آخرت مبدل نمودند دنيا را رها نموده ، و به آخرت دل بستند چنين است كه خداوند سبحان شما را بيهوده نيافريده و شما را مهمل و پوچ رها نگردانيده است ، و ميان هر يك از شما و بهشت يا دوزخ جز مرگى كه بر شما فرود آيد چيزى نيست .

٤اءلا فاذكروا هادم اللذات و منغص الشهوات ، و قاطع الاءمنيات عند المساورة (المشاورة ) للاءعمال القبيحة. (١٢)

هان اى مردم ! تباه كننده لذت هاى دنيا و به هم زننده شهوت هاى دنيا و جدا كننده آرزوها را به هنگام شتاب در كارهاى زشت و يا به هنگام چنگ انداختن آن كارها به ياد آوريد.

٥ خطاب به فرزندش امام حسن عليه‌السلام نوشته است :

...و اعلم ان مالك الموت هو مالك الحياة ، و اءن الخالق هو المميت ، و اءن المفنى هو المعيد...(١٣)

...و بدان اى فرزندم ! كه صاحب اختيار مرگ ، مالك زندگى بوده و تباه كننده يعنى خداوند زنده كننده دوباره مردگان است .

٦...فوالله ما اءبالى دخلت الى الموت اءو خرج الموت الى ...(١٤)

...سوگند به خداوند كه مرا باكى نيست از اينكه من به سوى مرگ گام بردارم ، و يا مرگ بر من در آيد.

٧ فان الغاية امامكم ، و ان ورائكم الساعة تحدوكم ، تخففوا تلحقوا، فانما ينتظر باءولكم آخركم. (١٥)

پس چنين است كه پايان كار دنيا در برابر شما قرار گرفته است و ساعت مرگ در پى شما، شما را به سوى خود مى كشاند، در دنيا سبكبال زندگى كنيد كه تا به نيكان خود ملحق شويد، پس چنين است كه نخستين فرد از شما انسان ها در انتظار رسيدن مردن و پيوستن آخرين فرد از شما به سر مى برد.

مقصود امام عليه‌السلام اين است كه شما نيز همانند پيشينيان خواهيد مرد و از اين دنيا جدا خواهيد شد، و تا آن هنگام ، نخستين فرد انسان در زندگى برزخى به سر خواهد برد، و از پس آن ، زندگى برزخى پايان پذيرفته ، و سفر دور و دراز دنيا نيز به سرانجام خود رسيده و هنگام زندگى جاويد آخرت فرا مى رسد.

و خوشا به حال آنانكه از دنياى فانى براى سراى جاويد خود خوشه اى برگرفتند، و دنيا در نگاه آنان تنها ارزش ابزارى داشته است ، از اين رو از مرگ هراسان نگرديده و به استقبال آن مى شتافتند، چنانكه امير مؤ منان عليه‌السلام در اين باره فرمود:

٨ والله لابن اءبيطالب انس بالموت من الطفل بثدى امه.(١٦)

سوگند به خداوند كه دلبستگى و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از دلبستگى و علاقه طفل شيرخوار به پستان مادرش بيشتر است .

و چه زيبا سروده است حافظ شيرازى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حجاب چهره جان مى شود غبار تنم |  | خوش آن دمى كه از اين چهره پرده برفكنم |
| چنين قفس نه سزاى چون من خوش الحانى است |  | روم به روضه رضوان كه مرغ آن چمنم |
| مرا كه منظر حور است مسكن و ماءواى |  | چرا به كوى خراباتيان بود وطنم |

مواردى را كه تا كنون درباره مرگ ملاحظه فرموده ايد نمونه هايى از موارد فراوان از نهج البلاغه در اين باره است ، و حاصل آنها اين است كه هر چند با جدا شدن روح و روان از كالبد انسان ، همه آثار و نشانه هاى حيات او از ميان مى رود و با وقفه عمل تنفس و ضربان قلب ، و به جسمى بى جان تبديل مى گردد، ولى اينگونه نيست كه روان او نيز نيست و معدوم گردد، بلكه با جدا شدن روح او از كالبد، به گونه اى ديگر به زندگى او تداوم بخشيده مى شود، اين زندگى به جهان برزخ نامگذارى شده است كه برگرفته از آيه اى از قرآن است ، در آنجا كه خداوند فرمود:

(وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)...مؤ منون/ ١٠٠

از پس مرگ آنان ، جهان برزخ قرار دارد تا روزى كه دوباره برانگيخته زنده شوند.

علامه طباطبايى رحمه‌اللهدر اين باره نوشته است :

مراد از اين برزخ در آيه شريفه عالم قبر است ، و آن جهانى است مثالى كه انسان ، پس از مرگ خود تا فرا رسيدن قيامت ، در آن زندگى مى كند.(١٧)

سعدى شيرازى در اين باره سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا من بدنياه اشتغل |  | قد غره طول الاءمل |
| الموت ياءتى بغته |  | والقبر صندوق العمل |

اى كسى كه به دنياى خود مشغول گرديده است ، آرزوهاى طولانى و دراز مدت او را فريفته است . مرگ ، ناگهانى در آيد. و گور، صندوق عمل انسان است.

و به ديگر سخن : هدف آفرينش انسان ، در اين دنيا تحقق پيدا نمى كند، و آن هنگام كه مرگ فرا رسد، انسان به زندگى نوينى وارد مى شود كه سرنوشت آن را خود به دست خويشتن در دنيا از پيش رقم زده است ، چنان كه آمدن او از زندگى جنينى به اين دنيا به دست او نبوده و او در اين باره گزينش و اراده و اختيارى نداشته است ، بيرون رفتن او از اين جهان ، و وارد شدن در جهان ديگر نيز به اراده و اختيار او نخواهد بود، او سرانجام ، مرگ را در آغوش خواهد گرفت و به جهان برزخ وارد خواهد شد، چه بخواهد و چه نخواهد.

## خصوصيات زندگى روح در عالم برزخ

خداوند در قرآن كريم در موارد فراوانى به شرح زندگى جهان پس از مرگ و حيات برزخى پرداخته است . از ائمه طاهرين عليه‌السلام نيز در اين زمينه روايات فراوانى به دست ما رسيده است ، در نهج البلاغه نيز در موارد متعددى به حالات زندگى روح در جهان برزخ اشاره شده ، و احيانا به شرح گوشه هايى از آن حالات پرداخته شده است ، كه از آن نمونه است :

١ فانكم لو عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اءطعتم و لكن محجوب عنكم ، ما قد عاينوا، و قريب ما يطرح الحجاب ...(١٨)

اگر شما آنچه را كه مردگان شما ديده اند مشاهده مى نموديد هراسان و ترسان مى گشتيد، و در برابر خداوند گوش شنوا پيدا كرده ، و از او پيروى مى نموديد، ولى آنچه را كه آنان ديده اند از شما پنهان است ، و به زودى پرده از ميان شما و آنان به كنار كشيده مى شود...

٢ خطاب به يارانش ، براى تشويق آنان به جهاد در راه خدا فرمود:

فالموت فى حياتكم مقهورين ، والحياة فى موتكم قاهرين. (١٩)

پس مرگ در سايه زندگى پر از ننگ و همراه به فرار از جنگ شما است ، در آن هنگام كه دشمن بر شما چيره گردد، و زندگى زندگى حقيقى و جاويد در پناه مرگ يعنى در جهاد و كشته شدن در راه خدا است ، و آن هنگام است كه شما بر دشمن چيره شده و پيروزى نصيبتان گردد.

قسمت دوم از سخن فوق گواه بر اين است كه كشته شدگان در راه خدا در جهان برزخ ، زندگى سعادتمندانه روحانى دارند، چنانكه خداوند در قرآن كريم فرموده است :

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (آل عمران / ١٦٩)

و هرگز مپنداريد كه كشته شدگان در راه خداوند، مرده اند، بلكه آنان زنده اند، و نزد پروردگار خويش از روزى او بهره مى گيرند.

٣ درباره عذاب قبر و سؤ ال نكير و منكر فرمود:

تحمله حفذة الولدان ، وحشدة الاخوان الى دار غربته ، و منقطع زورته ، حتى اذا انصرف المشيع و رجع المضجع اءقعد فى حفرته نجيا لبهتة السؤ ال ، و عثرة الامتحان. (٢٠)

او انسان را پس از جان دادن در داخل تابوتى نهاده و فرزندان و فرزند زادگان و گروه برادران بر روى دست ها و دوش هاى خود گرفته ، و به خانه تنهايى و غربت ، جايگاهى كه راه ملاقات ديگران با او بسته مى شود مى رسانند، تا آن هنگام كه تشييع كننده به سوى خانه خود رهسپار، و شخص مصيبت ديده از مرگ او نيز از او جدا گرديده و راه بازگشت را در پيش مى گيرد، در آن هنگام او را در گودال گور او مى نشانند در حالى كه از ترس سؤ ال و لغزش در امتحان ، آهسته سخن مى گويد.

آنچه از اين سخن به دست مى آيد اين است كه پس از به گور سپردن انسان ، فرشتگان سؤ ال نكير و منكر مى آيند و از او درباره برخى از باورها و امور زير بنايى مربوط به دين و مذهب پرسش مى نمايند و به هنگام پرسش او را مى نشانند. ولى بى ترديد، اين نشاندن در داخل گور، نشاندن پيكر مادى نيست زيرا چنين چيزى با توجه به كوتاهى سقف لحد گور امكان پذير نيست ، بلكه مراد از آن ، نشاندن يك نوع پيكر برزخى مثالى ، پيكرى مجرد از ماده ، و همانند پيكر مادى است و پس از پايان پرسش ، انسان نادرست بى پاسخ مى ماند و سرانجام او آتش سوزان دوزخ خواهد بود.

امام عليه‌السلام در ادامه سخن خود، عذاب ها و كيفرهاى آخرت را ياد آور شده است . از اينرو ممكن است كسى اين احتمال را بدهد كه اين كيفرها مربوط به دوزخ و قيامت است و به جهان برزخ ارتباط ندارد از اين رو از نقل آنها در اينجا خوددارى شده است .

٤ به عنوان فاصل ميان زندگى دنيا و بهشت و دوزخ اينگونه فرمود:

فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا، و لم يترككم سدى ، و ما بين احدكم و بين الجنة اءو النار الا الموت ...(٢١)

خداوند سبحان شما را بيهوده نيافريده ، و پوچ رها نكرده است ، و ميان هر يك از شما و بهشت و دوزخ جز مرگ فاصله اى نيست .

٥ هنگامى كه پيكر مطهر بزرگ بانوى اسلام و سرور زنان جهان ، حضرت فاطمه زهرا عليه‌السلام را به گور مى سپارد، خطاب به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله كلماتى را بر زبان جارى مى نمايد، كه از آن جمله است :

و ستنبئك ابنتك بتضافر امتك على هضمها، فاءحفها السوال و استخبرها الحال ، هذا و لم يطل العهد، و لم يخل منك الذكر...(٢٢)

...و به زودى دختر تو به تو خبر خواهد داد كه امت تو چگونه براى ستم روا داشتن بر او گرد هم آمدند، پس همه آنچه را كه بر او گذشته از او بپرس ، و از حال او جويا شو، اين همه ستم در حالى است كه جدايى تو از اين امت چندان به طول نيانجاميده و ياد تو از دل ها بيرون رفته است ...

از اين سخنان چنين بر مى آيد كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين سخنان على عليه‌السلام را مى شنيده است زيرا اگر چنين نبود، صدور آنها از على عليه‌السلام لغو بود، و ساحت آن حضرت از سخنان لغو منزه است ، و نيز چنين بر مى آيد كه برخى از ارواح با برخى ديگر سخن مى گويند، از اين رو على عليه‌السلام به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرضه داشت كه تا ستم هاى روا داشته شده بر دخترش را از وى پرسش نمايد. نتيجه اينكه در عالم برزخ گفتگو تا اين اندازه وجود دارد كه ارواح بتوانند با يكديگر سخن بگويند و برخى از ارواح و شايد همه آنها بتوانند سخنان زندگان را بشنوند، هر چند توانايى پاسخ دادن به آنان را نداشته باشند. و اين تو هم كه ممكن است اين گفتگو مربوط به روز رستاخيز باشد نادرست است ، زيرا اگر اين تو هم درست باشد نياز به اين گفتگو از ميان مى رود، زيرا در آن روز على عليه‌السلام خود حاضر است و در كنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله قرار مى گيرد. آنگاه اين پرسش پيش مى آيد كه چرا على عليه‌السلام در هنگام دفن فاطمه عليه‌السلام آن سخنان را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خطاب كند، بلكه در روز قيامت چنين خطايى براى او ميسر است . پس چاره اى نيست كه بپذيريم گفتگوى مورد انتظار ميان فاطمه عليه‌السلام و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در جهان برزخ است ، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سخنان على عليه‌السلام را مى شنيده است .

## در آستانه مرگ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در آن نفس كه بميرم در آرزوى تو باشم |  | بدان اميد دهم جان كه خاك كوى تو باشم |
| خبر دارى اى استخوانى قفس |  | كه جان تو مرغى است نامش نفس |
| چو مرغ از قفس رفت و بگسست قيد |  | دگر ره نگردد به سعی تو صید |
| نگه دار فرصت كه عالم دميست |  | دمى پيش دانا به از عالمى است |
| چرا دل بر اين كار وانگه نهيم |  | كه ياران برفتند و ما بر رهيم |

سعدى

در آستانه مرگ بر انسان چه مى گذرد؟ روح او چگونه از زندان كالبدش ‍ رهايى مى يابد؟ انسان محتضر در اين لحظه هاى بسيار حساس و هراس انگيز چه حالتى دارد؟ و به چه چيزهايى مى انديشد؟ و ده ها پرسش ‍ ديگر كه انسان در اين دنيا مى خواهد درباره لحظه مرگ خود پيش از فرا رسيدن موعد آن بداند. على عليه‌السلام در ضمن سخنان خود به برخى از اين پرسش ها پاسخ لازم را مى دهد:

١ در آنجا كه از انسان هاى دل بسته به دنيا، و غرق در خواسته هاى نفسانى سخن مى گويد، اينگونه داد سخن مى دهد:

اجتمعت عليهم سكرة الموت و حسرة الفوت ، فقترت لها اءطرافهم و تغيرت لها الوانهم ، ثم ازداد الموت فيهم و لوجا، فحيل بين اءحدهم و بين منطقه ، و انه لبين اءهله ينظر ببصره ، و يسمع باءذنه على صحة من عقله و بقاء من لبه يفكر فيم اءفنى عمره ، و فيم اءذهب دهره ، و يتذكر اءموالا جمعها، و اءغمض فى مطالبها، و اءخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها، قد لرمته تبعات جمعها، و اءشرف على فراقها، تبقى لمن و راءه ينعمون فيها و يتمتعون بها فيكون المهنا لغيره ، و العب ء على ظهره و المرء قد غفلت رهونه بها، فهو يعض يده ندامة على ما اءصحر له عند الموت من اءمره ، و يزهد فيما كان يرغب فيه اءيام عمره و يتمنى اءن الذى كان يغبطه بها و يحسده عليها قد حازها دونه ، فلم يزل الموت يبالغ فى جسده حتى خالط لسانه سمعه ، فصار بين اءهله لا ينطق بلسانه ، و لا يسمع بسمعه ، يردد طرفه بالنظر فى وجوههم ، يرى حركات اءلسنتهم ، و لا يسمع رجع كلامهم ، ثم ازداد الموت التياطا، فقبض بصره كما قبض سمعه و خرجت الروح من جسده فصار جيفة بين اءهله ، قد اءوحشوا من جانبه ، و تباعدوا من قربه ، لا يسعد باكيا، و لا يجيب داعيا، ثم حملوه الى مخط فى الاءرض ، فاءسلموه فيه الى عمله ، و انقطعوا عن زورته. (٢٣)

...مستى سختى و بى هوشى مرگ و حسرت از دست رفتن دنيا آنان را فرا مى گيرد، اندام هايشان سست ، و رنگ هايشان دگرگون مى شود سپس ‍ مرگ بيش از پيش آنان را در كام خود قرار داده تا آنجا كه ميان هر يك از آنان كه مى ميرند و سخن او فاصله مى اندازد توان سخن گفتن را از وى ستانده و در حالتى قرار مى گيرد كه اهل منزل او را در ميان خود گرفته و او با چشمش به آنان نگاه افكنده و در حالى كه هنوز عقل او در جاى خود قرار دارد، و به هزيان نيفتاده است با گوش خود سخنان آنان را مى شنود، و در اين انديشه قرار مى گيرد كه عمر خود را در چه راهى تباه نموده ، و روزگار خود را در چه مسيرى سپرى كرده است ! و اموالى را به ياد مى آورد كه آنها را گرد آورده و براى به دست آوردن آنها از حلال و حرام چشم پوشيده و آنها را از راه درست و يا مشكوك و مشتبه فراهم ساخته و در نتيجه ، دچار پيامدهاى نادرست و زيانبار گردآورى آنها گرديده و اكنون آماده جدايى از آنها شده است ، و همه آنها براى وارثان او باقى خواهد ماند، و آن وارثان به وسيله آن اموال در ناز و نعمت قرار گرفته و از آنها بهره مند مى گردند، پس ‍ بهره مند شدن از اموال بدون رنج و زحمت از آن جز او بوده و سنگينى بار گناه آنها بر روى دوش او قرار مى گيرد و او گروگان آن اموال مى شود، و با ياد آورى اعمالش هنگام مرگ آنچنان پشيمانى به او دست مى دهد كه در اثر آن دست خود را به دندان مى گيرد، و به آنچه كه در روزهاى زندگى خود به آن دلبستگى داشت بى ميل مى شود، و آرزو مى كند كه اى كاش كسى آن اموال را گرد مى آورد كه در زمان زندگى او به سبب داشتن آن اموال به او رشك و حسادت مى ورزيد، پس مرگ همچنان كالبد او را در بر مى گيرد تا آنجا كه گوش او نيز در نارسايى از انجام وظيفه شريك زبان او مى شود، كه در پى آن به گونه اى در ميان اهل منزل قرار مى گيرد كه نه زبانش توانايى سخن گفتن را دارد و نه با گوشش ياراى شنيدن را، در چنين حالتى چشم خود را به صورت هاى آنان مى فكند، حركت زبان هاى آنان را مى بيند، ولى سخن آنان را نمى شنود، سپس مرگ او را بيشتر در كام خود فرو مى گيرد و به همانگونه كه گوش او از كار افتاده ، چشم او نيز بسته مى شود و روح از كالبد او جدا گرديده ، و در ميان اهل منزل خود بسان مردارى مى شود، و با ترس و وحشت از اطراف او پراكنده و از نزد او دور مى شوند، نه توانايى بر يارى گريه كننده اى را دارد و نه مى تواند پاسخ خواننده اى را بدهد كه او را به خود مى خواند، پس از آن ، پيكر بى جان او را برداشته و به سوى منزلى در زمين به نام گور مى برند و در آنجا او را به عملش وامى گذارند، و از آن پس ‍ رخسارش را نمى بينند.

٢ فان الموت هادم لذاتكم و مكدر شهواتكم ، و مباعد طياتكم زائر غير محبوب و قرن غير مغلوب و واتر غير مطلوب ، قد اعلقتكم حبائله و تكنفتكم غوائله ، و اقصدتكم معابله ، و عظمت فيكم سطوته ، و تتابعت عليكم ، عدوته ، و قلت عنكم نبوته ، فيوشك اءن تغاشكم دواجى ظلله ، و احتدام علله ، و حنادس غمراته ، و غواشى سكراته ، واءليم ازهاقه ، و دجو اءطباقه و جشوبة مذاقه ، فكان قد اءتاكم بغته فاءسكت نجيكم و فرق نديكم و عفى اثاركم و عطل دياركم و بعث و رائكم يقتسمون تراثكم ، بين حميم خاص لم ينفع ، و قريب مخزون لم يمنع و آخر شامت لم يجزع. (٢٤)

...پس راستى چنين است كه مرگ تباه كننده لذت هاى شما، و تيره كننده خواسته هاى شما و دور كننده انديشه هاى شما و ديدار كننده اى نادوست داشتنى و رقيبى چيره ناپذير و جنايتكارى نامطلوب است ، كه دام هاى خود را بر شما افكنده و رنج و مصيبت هاى او گرداگرد شما را فرا گرفته و پيكان تير آن شما را هدف قرار داده و توانايى و چيرگى او در ميان شما بسيار بزرگ و دست درازى او به سوى شما پى در پى و خطاى شمشير او نسبت به شما اندك است ، سپس نزديك است كه تاريكى ابر تيره اش و دشوارى دردهايش و تاريكى شديد لحظه اى سخت جان ستاندنش و بى هوشى مستى هايش و درد جان گرفتن با عجله اش و تاريك نمودن هاى پى در پى اش و دشوارى و خشكى چشيدنش شما را فرا بگيرد، به گونه اى كه گويا ناگهانى بر شما فرود آيد و زمزمه شما را فرو خواباند و جمع شما را پراكنده و نشانه هاى شما را پايمال نموده و شهرهاى شما را به تعطيلى كشانيده و وارثان شما را براى تقسيم آنچه را كه به ارث گذارده ايد برانگيخته است تا آن را در ميان دوست ويژه اى كه براى شما سودى نداشته و خويشاوند اندوهگينى كه مرگ را از تو باز نداشته و خويشاوند ديگرى كه از مرگ تو اندوهگين نگرديده است ، تقسيم نمايند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان اى برادر نماند به كس |  | دل اندر جهان آفرين بند و بس |
| مكن تكيه بر ملك دنيا و پشت |  | كه بسيار كس چون تو پرورد و كشت |
| چو آهنگ رفتن كند جان پاك |  | چه بر تخت مردن چه بر روى خاك |

سعدى

آنچه نقل شده است تصوير لحظه جان دادن كسانى است كه دنيا را براى خود لذت و سعادت و خوشبختى دانسته و تلاش خود را براى بهره گيرى از آن به كار گرفته و آخرت و زندگى بسيار خوب و جاويد بهشت و بهشتيان را به وادى فراموشى بسپارند. ولى در نگاه انسان هاى پارسا و بريده از دنيا، نه تنها مرگ ، چيزى ناخواسته نيست ، بلكه لحظه انتظار ديدار معشوق و پيوستن به معبود است . دنيا براى او بسان قفسى تنگ و تاريك براى پرنده بلند پرواز است كه همواره در آرزوى شكستن اين قفس ، و پرواز بر فراز جهان بى انتها و جاويد لحظه شمارى مى كند. از اين رو هر چند سكرات مرگ براى او سخت و دشوار باشد، انتظار زندگى جاويد و آسايش ابدى در لحظه جان دادن او را آرامش بى اندازه مى بخشد، اينگونه انسان ها دنيا را سراى لذت خود نپنداشته اند تا مرگ تباه كننده لذت هاى آنان باشد، چنانكه برخى از سخنان پيشين امام على عليه‌السلام در آنجا كه درباره اصل حقيقت مرگ سخن گفته است ، گواهى صادق بر اين ادعا است .

## تصويرى از گور

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بس نامور به زير زمين دفن كرده اند |  | كز هستيش به روى زمين بر نشان نماند |
| و آن پير لاشه را كه سپردند زير گل |  | خاكش چنان بخورد كز و استخوان نماند |

سعدى

بسيارى از انسان ها آنچنان فراموش گر گروگان هاى خاك شده اند گويا خود به جمع آنان نخواهند پيوست ، و اگر لحظه اى به طور جدى انديشه خود را به كار بگيرند و گور و گور نشينان را به تصوير بكشند، و يا در گورستانى حاضر آيند و از نزديك گورها را ببينند شايد به خود آيند و راه درست را پيدا نموده و با درك درست سرانجام اين دنيا، به جهان آينده بينديشند، و اسباب نجات و رهايى خود از آتش دوزخ را فراهم آورند، امام على عليه‌السلام براى پند دادن به ما انسان ها در سخنان خود، گور و گور نشينان را به گونه اى زيبا و عبرت انگيز به تصوير كشيده است ، كه در اينجا به ذكر نمونه هايى از آن سخنان بسنده مى شود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پاورقی ها ١- شهر سوخته به سلسله تپه هاى باستانى كه در بين راه زابل و زاهدان قرار دارد اطلاق مى شود. اين شهر در حدود ٣٢٠٠ سال قبل از ميلاد مسيح (ع ) پايه گذارى شده و ٢٠٠ سال قبل از ميلاد هم از بين رفته است . (روزنامه نوروز، تاريخ ١٠ دى ماه ١٣٨٠)

٢- مجمع البحرين ، مادهدنو.

٣- لسان العرب ، مادهدنو.

٤- نهج البلاغه ، فيض الاسلام و صبحى الصالح ، نامه ٥٥.

٥- نهج ، فيض ، خ ١٧٢، صبحى ، خ ١٧٣.

٦- نهج ، فيض و صبحى ، خطبه ٣٢.

٧- نهج البلاغه ، فيضى ، خ ١٩٤، صبحى ، خ : ٢٠٣.

٨- نهج ، فيض ، خ ٢٠٠، صبحى ، خ ٢٠٩.

٩- نهج ، فيض ، خ ٢٣٠، صبحى ، خ ١٨٨.

١٠- نهج ، فيض ، خ ١١٢، صبحى ، خ ١١٣.

١١- نهج ، فيض ، خ ٦٣، صبحى ، خ ٦٤.

١٢- نهج ، فيض ، خ ٩٨، صبحى ، خ ٩٩.

١٣- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٣١.

١٤- نهج ، فيض ، خ ٥٤، صبحى ، خ ٥٥.

١٥- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٢١.

١٦- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٥.

١٧- تفسير الميزان ، ج ١٥.

١٨- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٢٠.

١٩- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٥١.

٢٠- نهج البلاغه ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٢١- نهج ، فيض ، خ ٦٣، صبحى ، خ ٦٤.

٢٢- نهج ، فيض ، خ ١٩٣، صبحى ، خ ٢٠٢.

٢٣- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٢٤- نهج ، فيض ، خ ٢٢١، صبحى ، خ ٢٣.

١ ...فكان كل امرى ء منكم قد بلغ من الاءرض منزل وحدته ، و مخط حفرته ، فياله من بيت وحدة و منزل وحشة ، و مفرد غربة و كان الصيحة قد اتتكم ، و الساعة قد غشيتكم و برزتم لفصل القضاء قد راحت عنكم الاءباطيل و اضمحلت عنكم العلل و استحقت بكم الحقايق و صدرت بكم الاءمور مصادرها، فاتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالنذر. (٢٥)

... پس گويا هر يك از شما به سراى تنهايى خود در روى زمين و گودال گور خويش رسيده است ، پس شگفتا براى او خانه تنهايى و منزل ترسناك ، و جايگاه بى كسى ! و گويا صحيه دوم آسمانى به گوش هاى شما رسيده و ساعت قيامت شما را فرا گرفته و براى داورى در دادگاه بزرگ قيامت پديدار گشته ايد از گورهاى خود بيرون آمده ايد و باطل هاى شما آشكار گرديده ، و دوران بهانه گيرى ها در برابر خداوند پايان پذيرفته و حقايق براى شما ثابت گرديده ، و هر كارى از نيك و بد شما در جاى خود قرار گرفته است ، بنابراين ، از درس هاى عبرت آموز پند، و از دگرگونى هاى روزگار عبرت بگيريد و از بيم دادن ها بهره مند گرديد.

٢ و ما اءصنع بفدك و غير فدك و النفس مظانها فى غد جدث ، تتقطع فى ظلمته اثارها، و تغيب اءخبارها، و حفرة لو زيدت فى فسحتها، و اءوسعت يدا حافرها لاءضغطها الحجر و المدر سد فرجها التراب المتزاكم ...(٢٦)

...و مرا با فدك (٢٧) و جز فدك چه كار؟! در حالى كه جايگاه بدن ما براى فردا گور خواهد بود، كه در تاريكى آن نشانه هاى زندگى انسان از ميان مى رود، و خبرهاى آن پنهان مى گردد و گودالى است كه هر چند بر گشادگى آن افزوده شود و دست گوركن آن را گشاده گرداند، سنگ و كلوخ ، آن را مى فشارد و خاك روى هم انباشته سوراخ ‌هاى آن را مى پوشاند...

٣ الستم فى مساكن من كان قبلكم اءطول اءعمارا، و اءبقى اثارا و اءبعد امالا و اءعد عديدا، و اءكتف جنودا؟! تعبدوا للدنيا اى تعبد و اثروها اءى ايثار، ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلغ ، و لا ظهر قاطع ...فاعلموا و اءنتم تعلمون باءنكم تاركوها و ظاعنون عنها و اتعظوا فيها بالذين قالوا:من اشد منا قوةحملوا الى قبور هم فلا يدعون ركبانا، و اءنزلوا الاءجداث فلا يدعون ضيفانا، و جعل لهم من الصفيح اءجنان ، و من التراب اءكفان و من الرفات جيران ، فهم جيرة لا يجيبون داعيا، و لا يمنعون ضيما و لا يبالون مندبة ، ان جيدوا لم يفرحوا، و ان قحطوا لم يقنطوا. جميع و هم احاد، و جيرة و هم اءبعاد. متدانون لا يتزاورون ، و قريبون لا يتقاربون ، حلماء قد ذهبت اءضغانهم ، و جهلاء قد ماتت اءحقادهم ، لا يخشى فجعهم ، و لا يرجى دفعهم ، استبدلوا بظهر الاءرض بطنا، و بالسعة ضيقا، و بالاءهل غربة و بالنور ظلمة ، فجاؤ و ها كما فارقوها عراة. (٢٨)

...آيا شما در جايگاه سكونت كسانى زندگى نمى كنيد كه پيش از شما بوده اند و عمرهاى آنان طولانى تر از شما و آثار و نشانه هاى زندگى آنان ماندنى تر از آثار و نشانه هاى شما بوده است ، و آنان خود داراى آرزوهايى بيش از آرزوهاى شما، و آمادگى آنان براى زندگى در دنيا بيش از آمادگى شما بوده است و داراى لشكريانى بيش از لشكريان شما بوده اند، آنان دنيا را به گونه اى شگفت آور بندگى نمودند و آن را برگزيدند، و سرانجام بدون گرفتن توشه اى مناسب و مركبى راهور از اين دنيا كوچيدند...

...آگاه باشيد! و شما آگاه هستيد كه روزى فرا خواهد رسيد كه دنيا را رها نموده و از آن كوچ خواهيد كرد و در اين دنيا از كسانى پند بگيريد كه گفتند:نيرومندتر از ما كيست ؟آنان به گورهايشان برده شدند در حالى كه نام آنان راسوار بر مركب نخواندند زيرا با ميل و اراده خود سوار بر تابوت نشدند و بر گورها وارد شدند در حالى كه مهمان خوانده نشدند، و از زمين پهناور براى آنان پنهانگاه و از خاك آن كفن و از استخوان هاى آرد شده خرد شده ، همسايگانى پديد آمد، سپس آنان همسايگانى هستند كه هيچ فراخوانى را پاسخ نمى دهند، و هيچگونه ستمى را جلوگيرى نمى كنند و به هيچ نوحه گرى التفات نمى نمايند، اگر بر آنان باران رحمت ببارد، شاد نمى شوند، و اگر به خشكسالى دچار گردند نااميد نمى گردند، آنان در كنار هم گرد آمده اند در حالى كه تنها هستند، همسايگان هستند در حالى كه دور از يكديگرند، نزديك يكديگرند در حالى كه يكديگر را ديدار نمى نمايند، نزديكان يكديگرند در حالى كه از هم دورند، بردبارانى هستند كه كينه آنان از ميان رفته ، و نادانانى هستند كه كينه هايشان مرده است ، از زيان رسانيدن ناگهانى آنان هيچگونه ترسى و وحشتى نيست ، و اميدى به آنان نيست كه تا از چيزى دفاع نمايند، درون زمينى را به جاى بيرون آن ، و مكان تنگ را به جاى مكان پهناور، و دورى از خويشان را به جاى زندگى در كنار آنان و تاريكى گور را به جاى روشنايى روى زمين برگزيدند، سپس به همانگونه كه از دل زمين برهنه بيرون آمده بودند، برهنه به سوى آن بازگشتند...

اين سخنان پندآميز از پيشواى پارسايان على عليه‌السلام آنچنان صريح و روشن است كه نياز به هيچگونه شرح و توضيح ندارد. ولى بى مناسبت نيست كه به چند بيت از خيام نيشابورى توجه شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى چرخ فلك خرابى از كينه توست |  | بى دادگرى شيوه ديرينه توست |
| اى خاك اگر سينه تو بشكافند |  | بس گوهر قيمتى كه در سينه توست |
| اى ديده اگر گورنه اى گور به بين |  | وين عالم پر فتنه و پر شور به بين |
| شاهان و سران و سروران زير گلند |  | روهاى چو مه در دهن مور به بين |

و نيز بابا طاهر سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر زرين كلاهى عاقبت هيچ |  | به تخت ار پادشاهى عاقبت هيچ |
| گرت ملك سليمان در نگين است |  | در آخر خاك راهى عاقبت هيچ |

## پاسخ به يك پرسش :

با توجه به سخنان امام عليه‌السلام در توصيف گور و گور نشينان ، اين پرسش پيش مى آيد كه گويا انسان پس از مرگ از حيث روح نيز داراى هيچگونه درك و شعورى نيست ، بنابراين ، وجود زندگى برزخى دچار ترديد و اشكال مى شود.

پاسخ اين پرسش با توجه به سخنانى از آن حضرت كه پيش از اين در ذيل اصل عنوان مرگ و عنوان خصوصيات زندگى روح در عالم مرگ نقل شده است روشن مى گردد. در آنجا سخنانى از امام على عليه‌السلام نقل شد كه برخى صريحا و برخى ظاهرا بيانگر اين نكته بودند كه پس از جدا شدن روح از كالبد انسان ، زندگى روحانى او تداوم پيدا مى كند و شايستگان به ويژه شهيدان راه خدا از برخى از نعمت هاى روحانى بهره مند مى گردند، و ناشايستگان به برخى از عذاب هاى روحانى كيفر مى شوند، از اين رو سكوت و آرامش گور نشينان كه در سخنان آن حضرت نقل شده است ، مربوط به طبيعت خاكى اجساد آنان است ، و ارتباطى به ارواح آنان ندارد، هر چند ارواح آنان فاقد اراده بازگشت به دنيا و انجام كار نيك و بد باشند. چنان كه بابا طاهرسروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبويت زندگى يابم پس از مرگ |  | تو را گر بر سر خاكم گذر بى |

## بهترين مرگ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تيغ بر كشد كه محبان همى زنم |  | اول كسى كه لاف محبت زند منم |
| گويند پاى دار گرت سر دريغ نيست |  | گو سر قبول كن كه به پايش در افكنم |

سعدى

انسان خردمند همواره به دنبال بهترين ها گام برمى دارد، سعادت برتر، زندگى جاودانه تر، خوشبختى بيشتر، نعمت فراختر، و بهترين ها و برترين هاى ديگر...از اين رو در موضوع مرگ ، بايد بهترين مرگ را برگزيند، و آن مرگى بهترين است كه سعادت اخروى برتر، و نعمت فراوانتر، و زندگى فراختر و جاويدان را در پى خود فراهم نمايد. در اين باره على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان اءكرم الموت القتل والذى نفس ابن ابى طالب بيده لاءلف ضربة بالسيف اءهون على بن ميتة على الفراش فى غير طاعة الله. (٢٩)

...به راستى كه گرامى ترين مرگ ، كشته شدن در راه خداوند است . و سوگند به كسى كه جان پسر ابوطالب در دست او است هزار ضربت شمشير بر من آسان تر از آن است كه در بستر خود در حالى بميرم كه در اطاعت و پيروى از خداوند نباشم .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى درد و يكى درمان پسندد |  | يكى وصل و يكى هجران پسندد |
| مو از درمون و درد و وصل و هجران |  | پسندم آنچه را جانان پسندد |

بابا طاهر

# فصل سوم : نابودى جهان و زنده شدن مردگان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرم آن روز كزين منزل ويران بروم |  | راحت جان طلبم وز پى جانان بروم |
| گر چه دانم كه به جايى نبرد راه غريب |  | من به بوى سر آن زلف پريشان بروم |
| دلم از وحشت زندان سكندر بگرفت |  | رخت بر بندم و تا ملك سليمان بروم |

حافظ

مرگ چيزى نيست كه ويژه پديده هاى جاندار باشد، بلكه همچنان كه انسان ها و جانداران ديگر پس از گذراندن چند صباحى از عمر خود از اين جهان رخت بر مى بندند، جمادات را نيز مرگى در پى است .جرج گاموف نوشته است :

خورشيد حتى هنگامى كه آخرين كيلومتر را طى مى كند، يك بار ديگر قدرت نمايى خواهد كرد و با انفجارى كه حاصل مى كند، آتش بازى درخشانى به راه خواهد انداخت . در حقيقت با تحليل روش هاى فيزيكى مى توان نشان داد كه چنين جريانى در مورد هر ستاره ثابتى كه در حين گرايش به سوى مرگ ، انقباض حاصل مى كند، وقوع پيدا مى كند، و انقباض ‍ پيوسته در مرحله اى از مراحل خود بايستى به يك فاجعه از هم پاشيدگى تبادل گردد. چنين از هم پاشيدگى كه به امحا منجر مى شود، الزاما با آزاد شدن آنى آخرين منبع انرژى داخلى همراه خواهد بود و ستاره با چنان درخشندگى منفجر خواهد شد كه صدها يا هزارها و حتى در مورد ستاره هاى خيلى سنگين ميلياردها برابر درخشندگى معمولى خواهد بود، ولى اين كوشش آخرين ، فقط چند روزى بيش طول نمى كشد و ستاره پس از انفجار، با سرعت كمترى به سوى حالت خاموشى غايى رهسپار خواهد شد و به صورت جرم سماوى بى جانى در خواهد آمد اينگونه انفجار كه به نام پديده نووا و سوپر نووا شناخته شده است ، غالبا در بسيارى از ستارگان آسمان ديده شده است . طبيعى است چنين سرنوشتى نيز در انتظار خورشيد ما مى باشد ولى از آنجا كه خورشيد در بحبوحه فعاليت است ...هنوز مدت زيادى به زندگى ادامه خواهد داد. وقتى سرانجام ...از هم پاشيدگى آن صورت بگيرد احتمال دارد انفجار تشعشع آن نه فقط زمين ، بلكه ساير سيارات دورتر از نيز ذوب كند...(٣٠)

از سخنان امام على عليه‌السلام نيز به دست مى آيد كه كره زمين بلكه كرات ديگر آسمان را نيز مرگى در پى است ، كه از پس آن ، انسان ها و ديگر جانداران نيز به طور كلى نابود و ريشه كن مى گردند، و اثرى از آنها باقى نخواهد ماند، ولى آنچه را كه دانشمندان علوم طبيعى در نيافته و توانايى درك آن را ندارند فراسوى ويرانى جهان است ، اينجا است كه على عليه‌السلام در سخنان خود فراسوى آن را نيز براى ما بيان مى نمايد، كه اينك قسمت هايى از سخنان آن حضرت را مطالعه مى نماييد.

١... حتى اذا بلغ الكتاب اءجله و الاءمر مقاديره ، و الحق اخر الخلق باءوله ، و جاء من اءمر الله ما يريده : من تجديد خلقه ، اءماد اءمار السماء و فطرها، و اءرج الاءرض و اءرجفها، و قلع جبالها و نسفها، و دك بعضها و بعضا من هيبة جلالته و مخوف سطوته ، و اءخرج من فيها فجددهم بعد اخلاقهم ، و جمعهم بعد تفرقهم ...(٣١)

...تا اينكه هنگام پايان كتاب عمر انسان ها و تقديرهاى خداوند فرا مى رسد، و آخرين مخلوق به نخستين بپيوندد آخرين انسان نيز بميرد و از فرمان خداوند آنچه را كه اراده نموده است بيايد و زنده كردن دوباره انجام پذيرد، رشته نظم آسمان را نيز پاره نموده و آن را به حركتى نامنظم درآورده و بشكافد، و زمينى را به لرزش درآورده و به زلزله دچار گرداند، و كوههاى آن را از جاى بركند و پراكنده گرداند، و از هيبت و ترس از جلالت و عظمت خداوند برخى از آن كوهها برخى ديگر را بكوبد، و خداوند كسانى را كه در دل زمين جاى گرفته اند از گورهايشان بيرون آورد، و آنان را پس از كهنه شدن ، نو نموده و پس از پراكنده شدن گرد هم آورد.

٢... (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ). (٣٢) انبياء / ١٠٤

...همانا آنان انسان ها از اين دنيا همراه با كارهاى خود به سوى زندگى جاويد، و سراى ماندنى كوچ نمودند، آنگونه كه خداوند فرمود:به همانگونه كه آفرينش نخستين را آغاز نموديم دوباره او را پس از مرگ بر مى گردانيم زنده مى نماييم در حالى كه اين وعده يى است از سوى ما، و به راستى كه ما انجام دهنده وعده خود مى باشيم .

قسمتى از آيه شريفه كه مورد استشهاد على عليه‌السلام قرار گرفته است بيانگر يك استدلال عقلى است ، و آن اين است كه خداوندى كه دانا به آفرينش و تواناى بر آن است و بر اساس دانايى و توانايى خود، مخلوقات به ويژه انسان ها را آفريده است ، او بر آفرينش مجدد و احياء دوباره جهان و انسان نيز توانا و دانا خواهد بود. علامه طباطبايى رحمه‌الله، درباره تفسير اين آيه شريفه نوشته است :

ظاهر سياق آيات اين است كه مراد از اين قسمت از آيه شريفه برانگيختن و زنده كردن دوباره مخلوقات است به همانگونه كه آفرينش آنان را آغاز نموده بود.(٣٣)

٣...اءلا و ان الدنيا قد ولت حذاء جذا، فلم يبق منها الا صبابة كصبابة الاناء اصطبها صابها. اءلا و ان الاخرة قد اءقبلت و لكل منهما بنون ، فكونوا من اءبناء الاخرة و لا تكونوا من اءبناء الدنيا، فان كل ولد سيلحق باءبيه يوم القيامة. (٣٤)

...آگاه باشيد كه دنيا شتابان شما را پشت نموده ، و سپرى شده است و از آن جز ته مانده اى همانند ته مانده شير و آب داخل ظرفى كه به جا گذرانده اى آن را پس از آشاميدن به جا بگذارد، باقى نمانده است ، آگاه باشيد كه آخرت به شما رو نموده است و براى هر يك از دنيا و آخرت فرزندانى است ، بنابراين ، از فرزندان آخرت باشيد و از فرزندان گرايندگان به دنيا نباشيد، كه هر فرزندى در روز قيامت به مادرش خواهد پيوست ...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه عمر خضر بماند نه ملك اسكندر |  | نزاع بر سر دنياى دون مكن درويش |

حافظ

٤...فى يوم تشخص فيه الاءبصار، و تظلم له الاءفطار و تعطل فيه صروم العشار، و ينفخ فى الصور فترهق كل مهجة ، و تبكم كل لهجة ، و تذل الشم الشوامخ ، والصم الرواسخ ، فيصير صلدها سرابا رقرقا و معهدها قاعا سملقا، فلا سفيع يشفع ، و لا حميم ينفع يدفع و لا معذرة تدفع تنفع. (٣٥)

...در روزى كه ديدگان از ترس و هراس از گردش باز مانده و جهان براى آن روز تاريك گرديده ، و گله هاى شتران بار دار ده ماهه با مردن صاحبانشان بى صاحب مانده و در صور دميده شود، و در پى آن دميدن صور هر جانى از كالبد خود بيرون كشيده شده و هر با زبانى لال مى گردد و كوههاى بسيار بلند، و سنگ هاى محكم استوار در هم كوبيده شده و متلاشى گردند، به گونه اى كه سنگ هاى بسيار محكم و صاف آن كوهها همانند سراب و اجزاء آنها پراكنده و جاى آنها در روى زمين همواره و بى فراز و نشيب گردد، پس در آن روز شفيعى نيست تا در برابر آن عذاب شفاعت نمايد، و خويشاوندى نيست تا انسان را بهره برساند، و هيچگونه عذر و بهانه اى پذيرفته نخواهد شد.

اين سخنان ، گوشه اى از حالت نفخ صور نخستين را بازگو مى كند كه به ويرانى جهان ، و نابودى همه انسان ها و ديگر جانداران مى انجامد، در آن روز انسان ها چه بد و چه خوب در آن عذاب حاصل از ويرانى زمين مشترك خواهند بود، زيرا تقدير الهى چنين است كه همگان نابود گردند، و هيچ انسانى بلكه هيچ موجود جاندارى در روى زمين باقى نماند، از اين رو امام عليه‌السلام فرمود: در آن روز شفاعت پذيرفته نمى شود و دوست ، انسان را بهره نمى رساند و عذر خواستن در برابر گناهان ، انسان را از عذاب رهايى نمى بخشد.

٥...حتى اذا تصرمت الاءمور، و تقضت الدهور، و اءرف النشور، اءخرجهم من ضرائح القبور، و اءو كار الطيور، و اءوجرة السباع و مطارح المهالك ، سراعا الى اءمره ، مهطعين الى معاده ...(٣٦)

...تا آن هنگام كه رشته كارها از هم گسيخت ، و روزگاران سپرى شد، و برانگيختن زنده نمودن مردگان نزديك گرديد خداوند آنان را كه با مرگ طبيعى مرده و يا خوراك پرندگان و درندگان شده باشند از گورها و آشيانه هاى پرندگان و بيشه هاى درندگان ، و آنان را كه در جنگ كشته شده ، و جسد آنان در ميدان رزم به جا مانده باشد را از ميدان ها رزم بيرون مى آورد، در حالى كه با سرعت آماده فرمان خداوند گرديده ، و با شتاب به سوى وعده گاه خداوند در حركت آيند...

٦...عجبت لمن اءنكره النشاة الاخرى و هو يرى النشاة الا ولى و عجبت لعامر دار الفناء و تارك دار البقاء. (٣٧)

...در شگفتم از كسى كه زنده شدن مردگان در روز رستاخيز را باور ندارد در حالى كه زنده شدن نخستين آن پديده ها را مى بيند، و در شگفتم از كسى كه خانه ويرانى دنيا را آباد نموده و سراى جاويد آخرت را رها مى سازد.

سخن مزبور نوعى استدلال براى اثبات معاد جسمانى است ، از آنجا كه زنده شدن دوباره در روز قيامت را به صورت قياس اولويت به زنده شدن نخستين ، قياس نموده است ، در حالى كه زنده نمودن نخستين از نيستى محض به هستى آوردن ، و دشوارتر از زنده نمودن دوباره آن پديده است . و آنگاه كه ما مى بينيم خداوند پديده هاى جاندار را از نيستى به هستى آورده و اين همه نعمت ، از قدرت و عقل و اراده تا خوراك و پوشاك و مانند آن را به او عنايت فرموده است ، او به يقين و به طريق اولى خواهد توانست به وعده خود در مورد زنده نمودن دوباره آن پديده ها عمل نموده و نيكان را پاداشى خوب داده ، و بدان را به كيفر برساند. و چه زيبا سروده است سعدى شيراز:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بوى احباب كه بر خاك احبا گذرد |  | نه عجب باشد اگر زنده شودعظم رميم |

٧...و ان الله سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شى ء معه ، كمال كان قبل ابتدائها، كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت و لا مكان و لا حسين و لا زمان ، عدمت عند ذلك الاءجال و الاءوقات ، و زالت السنون و الساعات ، فلا شى ء الا الله الواحد القهار...ثم يعيدها بعد الفناء فنائها من غير حاجة منه اليها، و لا استعانة بشى ء منها عليها، و لا لانصراف من حال وحشة الى حال استئناس ...(٣٨)

...پس از نابودى دنيا تنها خداى سبحان مى ماند. تنهاى تنها، در حالى كه چيزى با او نيست ، آنگونه كه قبل از آفرينش جهان چيزى با او نبود، نه زمانى و نه مكان بى وقت و بى زمان ، در آن هنگام مدت ها و وقت ها نيست و نابود گرديده و سال ها و ساعت ها از ميان مى رود. پس در آن هنگام چيزى جز خداوند يگانه قهار وجود نخواهد داشت ...

...از پس آن ، و پس از نابودى دنيا، خداوند دوباره آن را بر مى گرداند بدون اينكه به آن نياز پيدا كند، و بدون اينكه به چيزى از دنيا براى دوباره سازى دنيا كمك و يارى بگيرد، و بدون اينكه وحشت تنهايى او را فرا گرفته و براى اءنس پيدا كردن به ديگران از نابودى جهان و اهل جهان ، براى او انصراف حاصل گردد...

از اين سخنان به دست مى آيد كه قيامت پس از نابودى همه جهان وجود پيدا مى كند تا آنجا كه هيچگونه پديده مادى باقى نمى ماند. زيرا امام عليه‌السلام تصريح مى كند كه وقت و زمان و مكان و سال و روز از ميان مى رود، و اين ها همه از آثار و نشانه هاى پديده هاى مادى و طبيعت دنيا مى باشند، و اگر اين آثار از ميان برود، لازمه اش نابودى اساس طبيعت و ماده است ، بنابراين ، از سخنان مزبور به دست مى آيد كه پيش از فرا رسيدن قيامت ، جهان مى ميرد، يعنى نه تنها موجودات جاندار و يا كره زمين ، و حتى نه تنها منظومه شمسى ، بلكه همه افلاك و همه كرات و همه كهكشان ها و گويا هر چه ماده وجود دارد تبديل به انرژى مى شود بلكه مهمتر از همه انرژى نابود و نيست مى گردد. و از پس آن دوباره آفريده شده ، و جهانى نو برپا مى گردد، آن جهانى كه خيام نيشابورىدر آرزوى آن اينگونه سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به فلكم دست بدى چون يزدان |  | برداشتمى من اين فلك را زميان |
| وز نو فلكى دگر چنان ساختمى |  | كازاده به كام دل رسيدى آسان |

٨...و اءنتم و الساعة فى قرن و كانها قد جاءت باءشراطها، و اءزفت باءفراطها، و وقفت بكم على صراطها، و كانها قد اءشرفت بز لازلها و اءناخت بكلاكلها، و انصرمت انصرفت الدنيا باءهلها، و اءخرجتهم من حضنها فكانت كيوم مضى ، اءوشهر انقضى ...(٣٩)

...و شما انسان ها و قيامت مانند دو شترى كه با ريسمانى به هم بسته شده باشند به يك ريسمان به هم بسته شده ايد يعنى : به يقين رستاخيزى براى شما پديد خواهد آمد و آنچنان قيامت به شما نزديك است كه گويا نشانه هايش پديدار گشته ، و با پرچم برافراشته خود نزديك گرديده و شما را بر سر پل صراط براى حسابرسى اعمال متوقف نموده است و گويا قيامت با زلزله هايش آغاز گرديده و همانند شترى براى پياده كردن بارهاى سنگينش سينه خود را بر روى زمين پهن كرده است ، و دنيا با اهل خود سپرى گرديده ، و آنان اهل خود را از شير خود جدا نموده است . پس در آن روز دنيا به گونه اى مى نماياند كه گويا مانند روزى بود كه پايان پذيرفته و يا مانند يك ماه بود كه سپرى شده است ...

٩ - در وصيت خود به امام حسن مجتبى عليه‌السلام نوشته است :

...و اعلم اءن مالك الموت هو مالك الحياة و اءن الخالق هو المميت و اءن المفنى هو المعيد...و اعلم انك انما خلقت للاخرة لا للدنيا...

...و اى پسرم ! بدان كه صاحب اختيار مرگ ، اختيار دار زندگى انسان است ، و آفريننده همان ميراننده است و نيست و نابود كننده همان بازگرداننده زنده كننده دوباره است ...

...و بدان كه تو براى زندگى در سراى آخرت آفريده شده اى نه براى زندگى در دنيا...(٤٠)

اينها نمونه هاى از سخنان امام عليه‌السلام در نهج البلاغه درباره مرگ جهان و انسان ، و زنده شدن دوباره انسان در جهانى نوين به نام سراى آخرت است . اين سخنان به گونه اى روشن بيانگر اين نكته هستند كه جهان طبيعت به طور كلى نابود مى گردد، تا آنجا كه آثار طبيعت نيز از ميان رود، و تنها خداوند بى همتا باقى مى ماند، و پس از آن جهانى نو تشكيل گرديده و انسان ها دوباره به صحنه زندگى گام مى نهند، و ارواح در كالبدها دميده مى شوند، و براى بررسى اعمال و سرنوشت نهايى خويش در دادگاه عدل الهى حاضر مى گردند، در اينجا است كه بابا طاهر همدانى اينگونه پند مى دهد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مكن كارى كه بر پا سنگت آيد |  | جهان با اين فراخى تنگت آيد |
| چو فردا نامه خواهان نامه خواهند |  | تو را از نامه خواندن ننگت آيد |

## شبهه آكل و ماءكول

در ميان برخى از قبايل سياه پوست آفريقا و سرخ پوست آمريكا در گذشته رسم چنين بوده است كه از گوشت بدن انسان هاى ديگر به ويژه مخالفان و دشمنان خود براى تغذيه استفاده مى نمودند.

از سوى ديگر اجساد انسان هاى مرده پس از گذشته ساليان دراز تبديل به خال شده و به مرور زمان در اثر كند و كاوهاى انسان هاى ديگر به روى زمين آمده ، و از آن سبزه ها و درختان روييده شده و انسان هاى زنده از آن سبزه ها به طور مستقيم و يا غير مستقيم و از آن ميوه ها به طور مستقيم براى خاك خود بهره مى گيرند و به تدريج ذرات آن خاك به صورت اجزايى براى اندام هاى انسان هاى زنده در مى آيند، در اين تحول و دگرگونى انسان هايى آكلمى شوند و آنان كسانى هستند كه ذرات خاك شده اندام هاى مردگان را بى واسطه يا با واسطه در تغذيه استفاده نموده و در نتيجه اندام هاى انسان هاى مرده جزئى از اندام هاى انسان هاى زنده در آمده است و يك ماءكول وجود دارد و آن انسان هاى مرده اى هستند كه ذرات خاك شده آنها به تدريج به وسيله انسان هاى زنده خورده شده اند. خيام نيشابورى اين تحول و دگرگونى را توانسته است تا اندازه اى در برخى از ابيات خود به تصوير بكشد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در هر دشتى كه لاله زارى بوده است |  | از سرخى خون شهريارى بوده است |
| هر شاخ بنفشه كز زمين مى رويد |  | خالى است كه بر رخ نگارى بوده است |
| هان كوزه گرا بپاى اگر هشيارى |  | تا چند كنى بر گل مردم خوارى |
| انگشت فريدون و كف كيخسرو |  | بر چرخ نهاده اى چه مى پندارى ؟ |

اكنون اين پرسش پديد مى آيد كه به هنگام دميده شدن ارواح انسان ها به كالبد هايشان آيا اجزاء انسان هاى ماءكول در اندام خود آنان قرار مى گيرد و يا در اندام انسان هاى آكل ؟ و در هر صورت ، كيفر و پاداش چگونه خواهد بود؟ اگر انسان ماءكول ، مجرم و كافر، و انسان آكل ، مؤ من باشد و آن اجزاء در اندام انسان مؤ من ظاهر شود، چگونه پاداش مى بيند در حالى كه به هنگام جزء بودن براى انسان آكل ، دچار گناه شده بود؟ و بر عكس اگر انسان ماءكول ، مؤ من و انسان آكل ، كافر و فاسق باشد و آن اجزاء در اندام انسان آكل قرار بگيرد، چگونه كيفر مى بيند در حالى كه به هنگام جزء بودن براى انسان مؤ من (ماءكول ) دچار گناه نشده بود؟! اين اشكال از گذشته اى دور در ميان علماى علم كلام مطرح شده و نام آن راشبهه آكل و ماءكولنهاده اند.

آنان در صدد پاسخگويى به اين شبهه برآمده و پاسخ ‌هايى داده اند كه زمينه آن پاسخ ‌ها پذيرش اين نكته بوده است كه با مردن انسان ها و نابودى جانداران ، طبيعت از ميان نرفته ، بلكه تنها دچار تحول و دگرگونى مى شود.

ولى آنچه به ذهن نگارنده مى رسد و پاسخ اساسى به شبهه مذكور است ، چيزى است كه از سخنان امام على عليه‌السلام برداشت مى شود. كه گوشه هايى از آن سخنان تحت عنوان نابودى جهان و زنده شدن مردگان تقديم خوانندگان گرامى شده است و حاصل آنها اين است كه طبيعت به طور كلى نيست و نابود مى شود، و اثرى از آن باقى نمى ماند و با نيست شدن آن و آثار آن ، اجساد انسان ها نيز نيست و نابود و معدوم مى گردد و پس از پيدايش دوباره جهان ، انسان ها نيز دوباره سازى شده و ارواح آنان در آن كالبدها دميده مى شود. بنابراين آن اندام ها هر چند همانند اندام هاى نخستين خود مى باشند، و چهره ها همانند چهره هاى دنيا هستند. ولى مواد و عناصر آنها عناصرى از نو پديد آمده هستند. با اين بيان نه آكلى وجود خواهد داشت و نه ماءكولى ، آنچه آكل و ماءكول نام گرفته ، معدوم شده ، و آنچه پديد آمده آكل و ماءكول نيست . بنابراين شبهه آكل و ماءكول به طور كلى زمينه اى نخواهد داشت .

# فصل چهارم : رستاخيز بزرگ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مو از قالوا بلى تشويش ديرم |  | گنه از برگ و باران بيش ديرم |
| اگرلا تفنوطوادستم نگيره |  | مو ازيا ويلناانديش ديرم |

بابا طاهر همدانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر از اين منزل ويران به سوى خانه روم |  | و گر آنجا كه روم عاقل و فرزانه روم |
| زين سفر گر به سلامت به وطن باز رسم |  | نذر كردم كه هم از راه به ميخانه روم |

حافظ

خداوند پس از پديد آوردن دوباره جهان ، انسان ها را دوباره زنده مى نمايد، بدينگونه كه كالبدهاى آنان را از نو و همانند كالبدهاى نخستين ساخته و ارواح را در آنها مى دمد، و سپس آن زنده شدگان را دسته دسته به سوى دادگاه بزرگ فرا مى خواند، از اين صحنه بزرگ و نمايش هراس انگيز و تكان دهنده در نهج البلاغه به گونه هاى مختلف به تصوير كشيده شده است :

١ در وصيت خود به فرزندش امام حسن مجتبى عليه‌السلام از جمله نوشته است :

...و اعلم اءن اءمامك طريقا ذامسافة بعيدة و مشقة شديدة و انه لا غنى بك فيه عن حسن الارتياد، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر، فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك ، فيكون ثقل ذلك و بالا عليك ...

...و اعلم اءن اءمامك عقبة كوودا، المخف فيها اءحسن حالا من المثقل ، و المبطى ء عليها اءقبح حالا من المسرع ، و اءن مهبطك بها لا محالة اما على جنة اءو على نار، فارتد لنفسك قبل نزولك و وطى ء المنزل قبل حلولك ،فليس ‍ بعد الموت مستعتبو لا الى الدنيا منصرف. (٤١)

...و بدان اى پسرم ! كه در برابر تو راهى بس طولانى ، و بسيار سخت و دشوار قرار گرفته است . و تو در اين راه دراز از خواهان شدن نيكى و جستجوى آن و ميزان بسنده از توشه راه همراه با سبك بودن بار گناه بى نياز نيستى ، بنابراين ، بر پشت خود بار گناه بيش از توان خود برمدار، كه در آن صورت سنگينى آن بار، تو را آزار مى رساند...

...و بدان اى پسرم ! گردنه اى بسيار دشوار و صعب العبور در پيش روى تو قرار گرفته است كه در آن ، انسان سبكبار از انسان سنگين بار، نيك حال تر است ، و در آن گردنه انسان كند رو از انسان تندرو بد حال تر است ، و بدان كه جايگاه فرود آمدنت يا بهشت است و يا آتش دوزخ ، پس پيش از آنكه در آن جايگاه فرود آيى در پيشاپيش خود عمل صالح را قرار بده و آن جايگاه را پيش از آنكه هنگام فرود آمدنت فرا رسد آماده گردان ، كه پس از مرگ ، ابزار رضاى الهى وجود نخواهد داشت ، و بازگشتنى به سوى دنيا نيست .

٢...و بالقيامة تزلف الجنة للمتقين ، و تبرز الجحيم للغاوين و ان الخلق لا مقصر لهم عن القيامة ، مرقلين فى مضمارها الى الغاية القصوى. (٤٢)

...و به وسيله قيامت ، بهشت براى پارسايان نزديك و دوزخ براى گمراهان آشكار مى گردد، و انسان هاى را جايگاه ثابتى جز قيامت نيست ، كه در ميدان قيامت شتابان به سوى سراى پايانى پيش مى روند.

## پرسش و حسابرسى اعمال :

در موارد متعددى از نهج البلاغه سخن از پرسش و حسابرسى اعمال انسان ها در روز قيامت است ، از اينكه از انسان ها در آن روز پرسيده مى شود: در دنيا چه كرده ايد، و از آن چه بهره اى براى سراى جاويدتان برده ايد و چه اندوخته ايد؟ كه اينك قسمت هايى از سخنان على عليه‌السلام در اين باره تقديم خوانندگان گرامى مى گردد:

١...اتقوا الله فى عباده و بلاده ، فانكم مسؤ ولون حتى البقاع و البهائم ...(٤٣)

...در مورد بندگان خدا و شهرهاى او از خداوند بترسيد، تقوا پيشه كنيد زيرا شما در روز قيامت حتى از امكان هاى زمين و چهار پايان پرسيده مى شويد كه از آنها چگونه بهره گرفتيد ...

٢...و اءن اليوم عمل و لا حساب ، و غدا حساب و لا عمل. (٤٤)

...و امروز در دنيا روزگار و تلاش است و از شما حساب نمى شود، و فردا روز قيامت روز حساب و پرسش از كارهاى شما است ، و روز تلاش و كار نيست .

٣ مهطعين الى معاده رعيلا صموتا، قياما صفوفا، ينفذهم البصر، و يسمعهم الداعى ، عليهم لبوس الاستكانة ، و ضرع الاستسلام و الذلة ، قد ضلت الحيل و انقطع الاءمل و هوت الاءفئدة كاظمة و خشعت الاءصوات مهينمة و الجم العرق ، و عظم الشفق و اءرعدت الاءسماع لزبرة الداعى الى فصل الخطاب ، و مقايضة الجزاء و نكال العقاب و نوال الثواب. (٤٥)

...شتابان به سوى رستاخيز خود پيش مى روند در حالى كه گروه گروه و خاموش ، و ايستاده در صف ، نگاه تيز خداوند بر آنان افكنده شده ، و منادى صداى خويش را به گوش همگان مى رساند، پوششى از فروتنى ، و سستى و ناتوانى خضوع و خوارى بر آنان افكنده مى شود، حيله و راه فرار سودى نبخشد، و آرزو از ميان برداشته شود، دلها از شادى و آرزو تهى گرديده و در حالتى قرار بگيرند كه خشم و نااميدى خود را فرو خوابانيده و خاموشى گزينند و صداها با فروتنى پايين آمده و آهسته گردد و عرق آنچنان از گونه ها سرازير شود كه دهان را پر نموده ، و همانند افسارى دهن را ببندد، و ترس بى اندازه گردد، و از هيبت و ترس ، صداى رعد آساى منادى براى حسابرسى اعمال ، و جدا نمودن حق از باطل ، و مبادله پاداش خير و شر در برابر كارهاى نيك و بد، و كيفر رساندن و پاداش دادن و...گوش ها سخت به لرزه در آيد.

٤ و ذلك يوم يجمع الله فيه الاءولين و الاخرين لنقاش الحساب و جزاء الاءعمال ، خضوعا قياما، قد اءلجمهم العرق ، و رجفت بهم الاءرض ، فاءحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا، و لنفسه متسعا. (٤٦)

و آن قيامت روزى است كه خداوند نخستين افراد انسان تا آخرين افراد آن را براى بررسى و حسابرسى كامل ، و پاداش دادن كارها گرد هم مى آورد، در حالى كه از بس عرق از سر و روى آنان مى ريزد به گونه اى كه گويا بر دهان آنان افسار زده شده و زمين در زير پاى آنان در حركت است ، پس ‍ بهترين آنان كسى است كه براى دو پاى خود، مكانى را براى ايستادن و براى جان خود جايگاه فراخى براى آسودن بيابد.

٥ خطاب به يكى از كارگزارانش چنين نوشته است :

...و اعلم اءن حساب الله اءعظم من حساب الناس. (٤٧)

...و بدان كه حساب خداوند در روز قيامت بزرگتر از حساب مردم در دنيا است .

٦ عبادالله ! زنوا انفسكم من قبل اءن توزنوا و حاسبوها من قبل اءن تحاسبوا...(٤٨)

اى بندگان خدا! پيش از آنكه اعمال شما مورد ارزيابى قرار بگيرد خود اعمال خويشتن را به پاى ترازو بكشيد و پيش از آنكه از اعمال شما در روز قيامت حساب شود به حساب اعمال خود برسيد...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به سكندر نه ملك ماند و نه مال |  | به فريدون نه تاج ماند و نه تخت |
| پيش از آن كن حساب خود كه تو را |  | ديگرى در حساب گيرد سخت |

سعدى

## پل صراط يا گذرگاه خطرناك دوزخ :

يكى از نكاتى كه درباره قيامت مطرح است و دانستن آن داراى ارزش به سزايى است ، موضوع پل صراط است كه نتيجه برداشت از آيات قرآن و روايات ائمه طاهرين عليه‌السلام است .

امام صادق عليه‌السلام درباره صراط فرموده است :

الناس يمرون على الصراط، والصراط اءدق من الشعر و من حد السيف. (٤٩)

و بدانيد كه مردم از پل صراط عبور داده مى شوند، و صراط پلى باريكتر از مو و لبه تيز شمشير است .

على عليه‌السلام درباره صراط فرموده است :

...و اعلموا اءن مجازكم على الصراط و مزالق دحضه ، و اءهاويل زلله ، و تارات اءهواله. (٥٠)

...و بدانيد كه گذرگاه شما صراط پل ويژه دوزخ و مكان هاى لغزش و فرو افتادن ، و ترس از لغزش ها و نوبت هاى ترس ها است .

شيخ طبرسى رحمه‌اللهدر تفسير آيهان ربك لبالمرصاد(سوره فجر / ١٥) نوشته است :

يعنى راه بندگان خدا در روز قيامت از مرصاد كمينگاه ويژه مى گذرد و كسى نيست كه از آن عبور نكند...و معناى آيه اين است كه هيچ عملى از بندگان خدا از ديدگان خداوند پنهان نمى ماند زيرا او همه سخنان آنان را شنيده و همه كارهاى آنان را مى بيند، مانند كسى كه در كمينگاه قرار گرفته باشد.(٥١)

آنچه به ذهن انسان مى رسد اين است كه اين صراط يك نوع پل ظاهرى طبيعى نيست و تعبير به آن در روايات و يا اشاره به آن در آيه قرآن دليل نمى شود كه چنين باشد، بلكه يك تعبير مجازى است و به همانگونه كه شيخ طبرسى رحمه‌اللهدر معنى آيه سوره فجر بيان نموده است ، بيانگر اين است كه هيچگونه عمل و سخنى از بندگان خدا از او پنهان نيست ، و او از همه سخنان و كارهاى انسان ها آگاه است ، و آن سخنان و كارها در سرنوشت آن انسان ها دخالت داده مى شوند از اين رو عارفان نيز به ياد آن روز هراسان گرديده و از ترس و وحشت آن ، اشك مى بارند، چنانكه بابا طاهر همدانى سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از آن روزى كه ما را آفريدى |  | به غير از معصيت چيزى نديدى |
| خداوندا به حق هشت و چارت |  | زما بگذر شتر ديدى نه ديدى |

## گواهان محشر

هر چند در دادگاه بزرگ قيامت نياز به محاكمه و خواستن دليل و بينه و گواهان نيست ، زيرا داور اصلى در راءس دادگاه خداوند است . و او از همه اعمال و انديشه هاى پنهان و آشكار انسان ها آگاهى كامل و دقيق دارد. ولى براى اينكه بر مجرمان حجت تمام گردد و هيچ مجرم و گناهكارى بهانه اعتراض و شكايت نداشته باشد، محاكمه و داورى برقرار گرديده و بينه و گواهان درخواست مى شود و از سوى داوران نيز گواهانى كه از پيش از سوى خداوند در نظر گرفته شده اند عليه مجرمان گواهى مى دهند، چنانكه امام عليه‌السلام فرمود:

كل نفس معها سائق و شهيد: سائق يسوقها الى محشرها و شاهد عليها بعملها. (٥٢)

و به همراه هر كس در روز قيامت يك راننده و يك گواه دهنده اى خواهد بود راننده اى كه او را به محشر مى راند، و گواهى دهنده اى كه با گواه گرفتن عمل و كردار او بر زيان او گواهى مى دهد.

و خطاب به خداوند درباره عظمت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

...شهيدك يوم الدين . (٥٣)

و او پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از سوى تو شاهد بر اعمال امت در روز قيامت است .

و خطاب به مردم فرمود:

اعلموا عبادالله اءن عليكم رصدا انفسكم ، و عيونا من جوارحكم و حفاظ صدق يحفظون اعمالكم و عدد اءنفاسكم ، لا تستركم منهم ظلمة ليل داج ، و لا يكنكم منهم باب ذور تاج ، و ان غدا من اليوم قريب. (٥٤)

اى بندگان خدا! بدانيد كه از خودتان ديدبانانى و از اندام هايتان جاسوسانى بر شما گمارده شده اند و نگاهدارنده هايى راستگو فرشتگان ناظر بر اعمال شما اعمال و تعداد نفس هاى شما را در دفتر مخصوص ‍ ثبت و ضبط نموده و براى روز قيامت نزد خود محفوظ نگه مى دارند. آنگونه كه تاريكى شب تار، شما را از ديدگان آنان پنهان نگه نمى دارد، و دروازه بزرگ محكم بسته شما را از آنان نمى پوشاند، و به راستى كه فردا روز قيامت به امروز دنيا نزديك است .

امام عليه‌السلام در اين بخش از سخنان خود دو نوع گواهان روز قيامت را يادآور مى شود كه خداوند نيز آن دو نوع را در قرآن كريم يادآور شده است :

نوع اول : اندام هاى انسان ، در آنجا كه فرمود:

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. )(سوره ٢٤/٢٤)

روزى كه زبان ها و دستان و پاهايشان به آنچه كه به جا مى آورند بر زيان آنان گواهى مى دهند.

نوع دوم : فرشتگان الهى ، در آنجا كه فرمود:

اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد. ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد. (سوره ٥٠/١٧ و ١٨)

آنگاه كه آن دو ماءمور دريافت اعمال ، از راست و چپ براى ثبت و ضبط اعمال شما بنشينند. هيچ سخنى چه خبر و چه شر بر زبان جارى نگردد، جز آنكه هماندم آن دو فرشته رقيب و عتيد براى نوشتن آن آماده اند.

و درباره گواهى دادن قرآن كريم در دادگاه قيامت فرمود:

و كفى بالكتاب حجيجا و خصيما...(٥٥)

...و همين اندازه بس است كه در روز قيامت كتاب خدا قرآن كريم بر زيان انسان احتجاج نموده شهادت دهد و با او دشمن گردد...

...واعملوا انه شافع مشفع ، و قائل (ماهل )مصدق ، و انه من شفع له القران يوم القيامة شفع فيه و من محل به القران يوم القيامة صدق عليه ...(٥٦)

...و بدانيد كه آن قرآن شفاعت كننده اى است كه شفاعتش پذيرفته مى شود، و گوينده اى است كه اگر نادرستى كردار كسى را بگويد، گفتار او مورد تصديق واقع مى شود و كسى كه در روز قيامت مورد شفاعت قرآن قرار بگيرد، شفاعت درباره او پذيرفته مى شود، و آنكه را كه قرآن بر زيان او گواهى دهد، سخن به زيان او پذيرفته مى شود...

بنابراين ، گواهان روز قيامت كه به سود يا زيان انسان گواهى بدهند بنابر آنچه كه از نهج البلاغه به دست مى آيد، عبارتند از:

١ پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله .

٢ اعضا و اندام هاى انسان .

٣ فرشتگان .

٤ قرآن كريم .

و بدينگونه روز حساب به پايان مى رسد. گروهى در آن روز سربلند و اهل نجات گرديده و منتظر پاداش بزرگ الهى و رسيدن به بهشت جاويد دقيقه شمارى مى كنند، و گروهى ديگر در اثر دارا بودن انديشه ها و باورها و كردارهاى ناروا، محكوم گرديده و در انتظار دوزخ قرار مى گيرند، چنان كه امام عليه‌السلام فرمود:

...و جعلهم فريقين : اءنعم على هؤ لاء و انتقم من هؤ لاء...(٥٧)

...و خداوند آنان انسان ها را به دو گروه تقسيم مى كند، گروهى از آنان را از نعمت خود در بهشت بهره مند مى گرداند و از گروهى ديگر انتقام مى گيرد...

# فصل پنجم : بهشت جاويد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس آواز عشق ، مى رسد از چپ و راست |  | ما به فلك مى رويم ، عزم تماشا كه راست ؟ |
| خود زفلك برتريم ، وز ملك افزون تريم |  | زين دو چرا نگذريم ؟ منزل ما كبرياست |

مولوى

ازبهشت در قرآن كريم و نهج البلاغه و روايات ائمه طاهرين عليه‌السلام غالبا به جنةتعبير شده است ، و درباره اين واژه گفته اند:

جنت به فتح جيم به معنى بهشت و بستان ، و جمع آن جنان و جنات است و نيز هر باغى است كه داراى درختان باشد، و زمين از درختان آن پوشيده شده باشد، و بهشت را كه جنت گويند يا به خاطر شباهت به باغ هاى زمين است ، و يا به خاطر مستور و پوشيده شدن نعمت هاى آن از انظار مى باشد. صاحب مقاييس اللغة گويد:

جنت جايى است كه مسلمين در آخرت به آنجا رفته و ثواب مستور و پوشيده اى است از آنها.

و نيز گويد:

جنت بستان است ، زيرا درختان با برگ هاى خود آن را مى پوشانند. (٥٨)

در نهج البلاغه محورهاى گوناگونى براى بهشت طرح شده است كه هر محورى تحت عنوان مخصوصى تقديم خوانندگان گرامى مى گردد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پاورقي ها ٢٥- نهج ، فيض ، خ ١٥٦، صبحى ، خ ١٥٧.

٢٦- نهج ، فيض و صبحى ، قسمتى از نامه ، ٤٥.

٢٧-فدكروستايى بود كه رسول خدا (ص ) پس از جنگ خيبر با ساكنان آن به اينگونه صلح كرده بود كه نصف خرماهاى آن از آن پيامبر (ص ) باشد، و اجماع شيعه بر اين است كه پيامبر (ص ) پيش از وفاتش آن را به فاطمه (س ) بخشيد، ولى ابوبكر در زمان خلافت خود آن را از دست فاطمه (س ) گرفت و به بيت المال سپرد. (شرح نهج البلاغه صبحى الصالح )

٢٨- نهج ، فيض ، خ ١١٠، صبحى ، خ ١١١.

٢٩- نهج ، فيض ، خ ١٢٢، صبحى ، خ ١٢٣.

٣٠- سرگذشت زمين ، جرج گاموف ، ترجمه : دكتر محمود بهزاد، چاپ شركت سهامى كتاب هاى جيبى (چاپ سوم )ص ٣٢٦ و ٣٢٥.

٣١- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٣٢- نهج ، فيض ، خ ١١٠، صبحى ، خ ١١١.

٣٣- تفسير الميزان ، چاپ انتشارات اسماعيليان ، ايران ، ج ١٤، ص ٣٢٩.

٣٤- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٤٢.

٣٥- نهج ، فيضى ١٨٦، صبحى ١٩٥.

٣٦- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٣٧- نهج ، فيض ، حكمت ١٢١، صبحى ، حكمت ١٢٦.

٣٨- نهج ، فيض ، خ ٢٢٨، صبحى ، خ ١٨٦.

٣٩- نهج ، فيض ، خ ٢٣٢، صبحى ، خ ١٩٠.

٤٠- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٣١.

٤١- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٣١.

٤٢- نهج ، فيض ، خ ١٥٥، صبحى ، خ ١٥٦.

٤٣- نهج ، فيض ، خ ١٦٦، صبحى ، خ ١٦٧.

٤٤- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٤٢.

٤٥- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٤٦- نهج ، فيض ١٠١، صبحى ، ١٠٢.

٤٧- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٤٠.

٤٨- نهج ، فيض ٨٢، صبحى ٩٠.

٤٩- بحار الانوار، ج ٨، ص ٦٤، امالى صدوق ، ص ١٧٧.

٥٠- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣،(خطبه غراء).

٥١- تفسير مجمع البيان ، ذيل آيه ١٥ سوره فجر.

٥٢- نهج ، فيض ، خ ٨٤، صبحى ، خ ٨٥.

٥٣- نهج ، فيض ، خ ١٠٥، صبحى ، خ ١٠٦.

٥٤- نهج ، فيض ، خ ١٥٦، صبحى ، خ ١٥٧.

٥٥- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٥٦- نهج ، فيض ، خ ١٧٥، صبحى ، خ ١٧٦.

٥٧- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٥٨- دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن ، دكتر محقق ، ج ٥.

## بهشت چگونه مكانى است ؟

سامام عليه‌السلام درباره تقوا پيشگان فرمود:

يخلده فيما اشتهت نفسه ، و ينزله منزل الكرامة عنده فى دار اصطعنها لنفسه ، ظلها عرشه ، و نورها بهجته ، و زوارها ملائكته و رفقائها رسله ...(٥٩)

...خداوند او انسان پارسا و با تقوا را در آنجا كه خود مى خواهد زندگى جاويد مى دهد، و در نزد خود در جايگاه گرامى و با ارزش منزل مى دهد، در سرايى كه خداوند آنان را براى دوستان خود برپا ساخته است ، سايبان آن عرش او، و روشنايى آن ، خوشنودى او، و ديدار كنندگان آن ، فرشتگان ، و دوستان آن ، پيامبران مى باشند...

## خادمان بهشت :

در توصيف فرشتگان فرمود:

...و منهم اءلحظة لعباده ، و السدنة لاءبواب جنانه ...(٦٠)

...و برخى از آنان فرشتگان نگهبانان بندگان خدا، و خدمتگذاران دروازه هاى بهشت او هستند...

## نعمت هاى بهشت :

...فلور ميت ببصر قلبك نحوما يوصف لك منها لعزقت نفسك عن بدائع ما اءخرج الى الدنيا من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها و لذهلت بالكفر فى اصطفاق اءشجار غيبت عروقها فى كثبان المشك على سواحل اءنهارها، و فى تعليق تغليق كبائس اللولوء الرطب فى عساليجها و اءفنائها و طلوع تلك الثمار مختلفة فى غلف اءكمامها، تجنى من غير تكلف فتاءتى على منية مجتنيها و يطاف على نزالها فى اءفنية قصورها بالاءعسال المصفقة ، و الخمور المروقة قوم لم تزل الكرامة تتمادى بهم حتى حلوا دار القرار و اءمنوا نقلة الاءسفار، فلو شغلت قلبك اءيها المستمع بالوصول الى ما يهجم عليك من تلك المناظر المونفة ، لزهقت نفسك شوقا اليها و لتحملت من مجلسى هذا الى مجاورة اءهل القبور استعجالا بها، جعلنا الله و اياكم ممن يسعى بقبله الى منازل الاءبرار برحمته. (٦١)

...پس اگر با ديده دل به آنچه از بهشت براى تو وصف شده است نگاهت را بدوزى ، جان تو از آنچه از دنيا، همچون شهوت ها و خوشى ها و زيورها و منظره هاى دل انگيز و زيباى آن كه براى تو آفريده شده است بيزارى جسته و با انديشيدن در صداى برگ هاى درختانى كه در اثر وزش نسيم پديد مى آيد و ريشه هاى آن درختان در درون تپه هايى از مشك بر ساحل جوى هاى بهشت پنهان گرديده است ، و نيز با انديشيدن در خوشه هاى مرواريد، و شاخه هاى تر و تازه آن ، و ظاهر شدن آن ميوه ها به صورت هاى گوناگون ، در پوست شكوفه هاى آن درختان ، جان تو حيران و سرگردان و از خود بيخود مى گردد. انديشيدن در آن ميوه هايى كه بدون زحمت چيده شده و به آن گونه كه چيننده بخواهد حاضر مى شود و براى ساكنان آن در گرداگرد كاخ ‌هاى آن ، عسل هاى صاف و خالص ، و شراب هاى تصفيه شده به چرخش در مى آيد. اهل بهشت گروهى هستند كه همواره بزرگوارى شامل آنان شده تا اينكه به سراى آرامش بهشت جاويد رسيده و از نقل مكان ها و سفرها آسوده گردند، پس اى شنونده ! اگر دل خود را از هر چيزى بازداشته ، و به رسيدن به آن منظره هاى شگفت انگيز مشغول گردانى ، جان تو در اشتياق بهشت پرواز نموده و براى تعجيل در رسيدن به آن ، مجلس ‍ سخنرانى مرا رها نموده و همسايگى به گور خوابيدگان را بر خواهى گزيد. خداوند ما و شما را از كسانى قرار بدهد كه با رحمت خداوند و با تمام وجود براى رسيدن به جايگاه نيكان تلاش مى نمايند.

...فاما اءهل الطاعة فاثابهم بجواره ، و خلدهم فى داره ، حيث لا يظعن النزال ، و لا تتغيربهم الحال و لا تنوبهم الاءفزاع و لا تنالهم الاءسقام و لا تعرض ‍ لهم الاءخطار و لا تشخصهم الاءسفار...(٦٢)

...پس آنان كه پيرو و مطيع خداوند هستند، خداوند به آنان پاداش ‍ همجوارى با خود را بخشيده و در سراى خود آنان را زندگانى جاويد داده است . آن جايى كه وارد شوندگان آن بيرون نيايند و حال آنان دگرگون نشود، ترس ها بدانان روى نياورد و بيمارى ها به آنان نرسد و به خطرها گرفتار نگردند و سفرها آنان را به رنج نيندازد...

كفى بالجنة ثوابا و نوالا. (٦٣)

...بهشت به عنوان پاداش و رسيدن به نعمت ها بس است ...

...و ليس شى ء بخير من الخير الا ثوابه ، و كل شى ء من الدنيا سماعه اءعظم من عيانه ، و كل شى ء من الاءخرة عيانه اءعظم من سماعه فليكفكم من العيان السماع و من الغيب الخير، و اعلموا اءن ما نقص من الدنيا و زاد فى الاخرة خير مما نقص من الاخرة و زاد فى الدنيا. (٦٤)

...و هيچ نيكى بهتر از نيكى ديگر نيست جز پاداش خداوند، و هر چيزى از نعمت هاى دنيا شنيدنش بزرگتر مهمتر و با عظمت تر از ديدن آن ، و هر چيزى از آخرت ، ديدن آن ، بزرگتر از شنيدنش است نعمت هاى دنيا وصفشان بهتر از ديدنشان ، ولى نعمت هاى آخرت ديدنشان بهتر از وصفشان است پس هم اكنون كه در دنيا زندگى مى كنيد و شما را ياراى ديدن نعمت هاى آخرت نيست به شنيدن نعمت هاى آخرت به جاى ديدن نعمت هاى آن ، و نيز به خبرهاى غيبى از جهان رستاخيز به جاى ديدن آنچه كه اكنون از ديدگان شما پنهان است بسنده كنيد، و بدانيد آنچه از دنيا كاهش يافته و بر آخرت افزوده گردد، بهتر است از آنچه كه از آخرت كاهش يافته و بر دنيا افزوده گردد...

...لا ينقطع نعيمها، و لا يهرم خالدها و لا يباءس يياءس ساكنها. (٦٥)

...نعمت هاى آن زوال ناپذير است ، كسى كه در بهشت جاويد جاى بگيرد، پير و شكسته نمى شود و كسى كه در آن سكونت گزيند، نيازمند نااميد نخواهد شد...

## درجات بهشتيان :

...درجات متفاضلات و منازل متفاوتات ...(٦٦)

...بهشت داراى درجه ها و رتبه هايى است كه برخى بر برخى ديگر برترى دارد، و داراى جايگاه هايى است كه از يكديگر متمايزند...

از اين سخن به روشنى به دست مى آيد كه اهل بهشت همه در يك پايه نيستند، بلكه بر اساس اعتقاد و عمل و فكر، داراى پايه ها و مراتب و درجات گوناگون مى شوند، گروهى در بالاترين رتبه هاى بهشت ، و گروهى ديگر در پايين ترين رتبه هاى آن ، و گروهى نيز در ميانه اين دو دسته قرار دارند و اين گروه نيز خود داراى درجات گوناگون مى باشند. چنانكه امام عليه‌السلام درباره فضيلت جهاد و مجاهدان فرمود:

فان الجهاد باب من اءبواب الجنة ، فتحه الله لخاصة اءوليائه ...(٦٧)

پس به راستى كه پيكار در راه خدا دروازه اى از دروازه هاى بهشت است كه خداوند آن را براى دوستان مخصوص خود گشوده است ...

ظاهرا مقصود امام عليه‌السلام از دروازه همان جايگاه و درجه و رتبه ارزش ‍ و عظمت نعمت ها است ، و گرنه تنها ورود از يك دروازه نمى تواند ملاك ارزش باشد. بنابراين ، مقصود از دروازه هاى بهشت ، درجات بهشت است ، و دروازه جهاد، درجه اى از بهشت است كه ويژه دوستان مخصوص ‍ خداوند است و آنان همان رزمندگان راه خدا هستند.

## عوامل ورود به بهشت :

در اينجا دانستن اين موضوع از ارزش به سزايى برخوردار است كه چه عواملى موجب ورود به بهشت مى شود؟ و به ديگر سخن : بهشتيان چه ويژگى هايى در دنيا دارند؟ فايده و اثر مهم پى بردن به پاسخ اين پرسش ، فراهم آمدن زمينه عملى انسان براى نيل به اين ويژگى ها است . اين ويژگى ها عبارتند از:

## ١ - معرفت خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله واهل بيت عليه‌السلام

...فانه من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اءهل بيته مات شهيدا و وقع اءجره على الله ، و استوجب ثواب مانوى من صالح عمله و قامت النية مقام اصلاته لسيفه ...(٦٨)

...پس راستى چنين است كه اگر يكى از شما در بستر خود در حالتى بميرد كه به حق پروردگار و حق پيامبر و اهل بيت پيامبر آشنا باشد، او شهيد از دنيا رفته پاداش شهيدان را دارد و پاداش او در روز قيامت بر عهده خداوند متعال است ، و ثواب آن كار نيك كه انجام آن را در دل داشته و قصد آن را نموده بود، خواهد برد و آن قصد او براى جنگيدن در راه خدا و انجام كار نيك جايگزين و جانشين از نيام بر كشيدن شمشيرش مى شود...

مقصود امام عليه‌السلام از قصد انجام كار، آن قصد و اراده اى است كه اگر هنگام عمل فرا رسد انسان از انجام آن هيچ باكى نداشته باشد، و تنها موانع خارج از اراده و اختيار او باز دارنده او از آن كار باشد، چنين قصد و اراده اى صاحب خود را تا آنجا بالا مى برد كه اگر در بستر خود و با مرگ معمولى نيز بميرد در جايگاه شهيدان قرار خواهد گرفت . مشروط بر اينكه عارف به مقام خداوند و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت عليه‌السلام باشد.

و در خطبه اى ديگر فرمود:

...لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه ...(٦٩)

...در بهشت داخل نمى شود جز كسى كه امامان را بشناسد و آنان امامان نيز او را بشناسند...

علماى علم بلاغت در فن معانى يكى از فنون سه گانه علم بلاغت گفته اند: كه نفى و استثنا مفيد حصر است . بنابراين ، مى توان گفت : آنانكه امامان معصوم عليه‌السلام را نشناسند و يا امامان عليه‌السلام او را به عنوان پيرو و به شمار نياورند در بهشت داخل نمى شوند هر چند در فروع و احكام دين به وظايف شرعى خود عمل نمايند.

بنابراين معرفت نسبت به خداوند و پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت عليه‌السلام ويژگى اصل انسان براى ورود به بهشت جاويد است . چنانكه متقابلا شرط است كه اهل بيت عليه‌السلام نيز او را به عنوان شيعه و مؤ من راستين بشناسند.

## ٢ - يارى و دوستى اهل بيت عليه‌السلام

هر چند شناختن خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت عليه‌السلام ويژگى اصلى بهشتيان است ، ولى تمام ويژگى آنان نيست ، بلكه ويژگى هاى ديگرى دارند كه دوست داشتن اهل بيت عليه‌السلام و يارى كردن آنان از جمله آن ويژگى ها است . چنانكه امام عليه‌السلام فرمود:

ناصرنا و محبنا ينتظر الرحمة ...(٧٠)

...آنكه ما را يارى رساند، و ما را دوست داشته باشد، رحمت خداوند در انتظار او است ...

## ٣ - پارسايى :

...ان التقوى فى اليوم الحرز و الجنة و فى غد الطريق الى الجنة ...(٧١)

...به راستى كه پارسايى تقوا براى امروز زندگى دنيا پناه و سپر در برابر لغزش ها و گناهان و براى فردا روز رستاخيز راه به سوى بهشت است ...

...فهم والجنة كمن قدر آها، فهم فيها منعمون. (٧٢)

...آنان پارسايان و بهشت مانند كسى است كه آن بهشت را ديده باشد، پس آنان گويا از هم اكنون در آن بهشت از نعمت هاى خداوند بهره مند هستند.

اوصيكم عبادالله بتقوى الله و طاعته ، فانها النجاة غدا، والمنجاة اءبدا...(٧٣)

اى بندگان خدا! شما را به پارسايى تقواى الهى و پيروى از او خداوند سفارش مى كنم ، به راستى كه آن پارسايى سبب رستگارى فردا قيامت و رهايى از عذاب و كيفر هميشگى است ...

...اوصيكم عبادالله بتقوى الله التى هى الزاد و بها المعاد المعاذ زاد مبلغ و معاد منجح ...(٧٤)

...اى بندگان خدا! شما را سفارش مى كنم به پارسايى كه توشه براى سفر آخرت است و روز بازگشتن به وسيله آن رونق مى يابد(و پناهگاه است )، توشه اى كه رساننده انسان به مقصد قيامت و پناهگاه رهايى بخشنده از كيفر دوزخ است ...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پرهيزگار باش كه دادار آسمان |  | فردوس جاى مردم پرهيزگار كرد |

سعدى

اين پرسش كه پارسايان چگونه انسان هايى هستند و چه ويژگى هايى دارند؟ سخنى است كه پاسخ آن طولانى و گسترده بوده و ما را از ميدان بحث معاد و بهشت و دوزخ بيرون مى برد. (٧٥)

## ٤ - مطابقت عمل با عقيده :

چنانكه بيان شد مهمترين ويژگى بهشتيان شناخت خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليه‌السلام است ، چنانكه در برابر: امامان و اهل بيت نيز آنان را بشناسند، و معنى شناختن ، شناختن ظاهرى و صورى نيست ، بلكه مقصود اين است كه انسان شايستگى خود را به اندازه اى برساند كه امامان اهل بيت عليه‌السلام او را به عنوان شيعه و پيرو بپذيرند، و به ديگر سخن : اعمال او مطابق سيره و روش آنان باشد، چنانكه امام على عليه‌السلام فرمود:

ان الله سبحانه اءنزل كتابا هاديا بين فيه الخير و الشر فخذوا نهج الخير تهتدوا، واصدفوا عن سمت الشر تقصدوا، الفرائض الفرائض ! ادوها الى الله تؤ دكم الى الجنة ...(٧٦)

خداوند، كتاب راهنمايى را فرستاده است كه نيك و بد در آن بيان گرديده است . پس روش نيك را برگزينيد تا هدايت گرديد، و از بدى دورى نماييد تا راه مستقيم و درست را بپيمايد. واجبات را رعايت كنيد! واجبات را رعايت كنيد آنها را به گونه اى پسنديده انجام بدهيد ! حق خداوند را در مورد آنها بپردازيد، كه رعايت واجبات و رعايت حق خداوند در آنها شما را به بهشت مى كشاند...

و آنگاه كه درباره اسلام سخن مى گويد، مى فرمايد:

...والجنة سبقته ...(٧٧)

...و بهشت جايزه اسلام است كه براى انسان برنده در مسابقه اسلام در نظر گرفته شده است

بنابراين ، انجام واجبات الهى به گونه اى شايسته كه رضايت خداوند در آن باشد و به ديگر سخن : مطابقت اعتقادات و باورها با اعمال انسان از ويژگى هاى انسان هايى است كه در روز قيامت جايگاه آنان بهشت جاويد خواهد بود و چنانكه در خطبه اى ديگر فرمود:

و انما الاءجر فى القول باللسان والعمل بالاءيدى و الاءقدام ...(٧٨)

و همانا پاداش انسان در گفتار به وسيله زبان ، و در كردار به وسيله كار و تلاش با دستان و پاها است ...

و درباره نقش پيروى از خداوند فرمود:

...فاجعلوا طاعة الله ...جنة ليوم فزعكم و مصابيح لبطون قبور كم وسكنا لطول وحشتكم و نفسا لكرب مواطنكم فان طاعة الله حرز من متالف مكتنفة و مخاوف متوقعة و اءوار نيران موقدة ...(٧٩)

...پس پيروى از خداوند را...سپرى براى روز ترس قيامت خود، و چراغ هايى براى درون گورهاى خود، و آرامش گرى براى ترس دراز مدت خود روز محشر و گشايشى براى جايگاه هاى اندوه خود قرار بدهيد، پس ‍ به راستى كه پيروى از خداوند، نگاهدارنده از جايگاه هاى تباهى ، در بر گيرنده ترس گاه هاى مورد انتظار، و شعله هاى بر افروخته آتش دوزخ است ...

مردى از امام عليه‌السلام درخواست كرد كه وى را پند دهد، امام عليه‌السلام بدينگونه او را پند داد:

لا تكن ممن يرجوا الاخرة بغير عمل و يرجى التوبة بطول الاءمل ...يحب الصالحين و لا يعمل عملهم و يبغض المذنبين و هو اءحدهم يكره الموت لكثرة ذنوبه ...ان عرضت له شهوة اءسلف المعصية و سوف التوبة ...و يخشى الخلق فى غير ربه و لا يخشى ربه فى خلقه. (٨٠)

از آنان مباش كه بدون عمل خوب ، اميدوار به آخرت نيك است ، و با آرزوى درازى كه براى زندگى دنياى خود دارد توبه به درگاه الهى را به تاءخير مى اندازد...انسان هاى درستكار را دوست دارد ولى عمل آنان را ندارد، از گناهكاران كينه دارد، در حالى كه خود يكى از آنان گناهكاران است ، به سبب گناهان فراوانى كه دارد، مرگ در نگاه او ناخوشايند است ...اگر شهوتى به او عرضه گردد اقدام به معصيت و گناه مى كند، و براى توبه كردن امروز و فردا مى كند...از مردم در غير راه پروردگارش مى ترسد از ترس مردم كارى را انجام مى دهد كه خدا آن را نمى پسندد و از پروردگارش ‍ در كار مردم نمى ترسد بدون بيم از خداوند به مردم زيان مى رساند

## ٥ - پيكار در راه خدا:

...و من استقام فالى الجنة ...(٨١)

...و هر كس براى جهاد در راه خدا و پيكار با دشمنان او استقامت و پايدارى نمايد به بهشت مى رود...

فان الجهاد باب من اءبواب الجنة فتحه الله لخاصة اءوليائه. (٨٢)

پس راستى چنين است كه جهاد دروازه اى از دروازه هاى بهشت است كه خداوند اين دروازه را براى دوستان مخصوص خود گشوده است ...

## ٦ - نيت خالص :

اعمال انسان داراى ظاهرى و باطنى است ، اگر انسان اعمالش درست باشد و همه كارهاى خود را مطابق فرمان خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و اولياى دين انجام بدهد و از انجام آنچه كه مورد نهى آنان است خوددارى بورزد نمى توان گفت كه او شايسته بهشت است ، زيرا ممكن است انسان هاى منافق صفت و كفر باطن نيز اين اعمال را براى فريب مردم انجام بدهند. از اين رو ملاك و ظابطه اى ديگر لازم است كه اين اعمال را ارزش ‍ بخشيده و انسان را شايسته ورود به بهشت نمايد و آن چيز نيت خالص ‍ است كه امضاى درستى و صحت اعمال انسان به شمار آمده است . امام عليه‌السلام در اين باره فرمود:

...و ان الله سبحانه يدخل بصدقه النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة. (٨٣)

...و خداوند به وسيله درستى و صداقت در نيت و درون شايسته هر كه از بندگانش را كه بخواهد در بهشت داخل مى كند.

آنچه را كه خوانده ايد، اوصاف و ويژگى هاى اهل بهشت در دنيا بود كه از كلام على عليه‌السلام در نهج البلاغه به دست آمده است و به يقين اوصاف ذكر شده بسيار دقيق و پر اهميت و قابل توجه است و انسان آراسته شده به اين اوصاف نه تنها از نعمت هاى بهشت بهره مند خواهد شد، بلكه در زندگى دنيا نيز فردى سعادتمند و خوشبخت به معنى واقعى خواهد بود، هر چند ديگران او را ذليل و خوار پنداشته ، و براى او ارزشى قايل نباشند. چه باك او را كه او مرد خدا است . هم او از خدا راضى و هم خدا از او راضى است ، اينگونه انسان هر چند در دنيا مستمند و فقير باشد، احساس كمبود نمى كند، زيرا به موجود بى نياز مطلق پيوند خورده است ، و هر چند در درياى مشكلات و سختى هاى زندگى دست و پا بزند، در برابر خداوند ناسپاسى نكرده ، و سرانجام خود را به ساحل نجات مى رساند، و با ياد خدا آن مشكلات را تحمل نموده و براى خود آرامش پديد مى آورد، زيرا او در اين ميان جز معشوق راستين چيزى را نمى بيند، و خوديت خود را نابود ساخته و خود اندر ميانه هيچ شده است ، اينچنين انسان زبان حالش همان است كه باباطاهر همدانى سروده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غم عالم نصيب جان ما بى |  | به درد ما فراغت كيميا بى |
| رسد آخر به درمان درد هر كس |  | دل ما بى كه درمانش بلا بى |
| همه بند تنم مانند نى بى |  | مدامم درد هجرانت ز پى بى |
| مرا سوز و گداز تا قيامت |  | خدا دونه قيامت تا به كى بى |

بهشت به آسانى فراهم نمى گردد:

مثال معروف است كهگل چيدن بى خار نمى شودآنكه خواهان بهشت است ناگزير است كه براى رسيدن به آن تلاش و جديت فراوان نمايد و اگر سختى ها و دشوارى ها بر او روى آورد، در برابر آنها مقاومت نمايد. و به ديگر سخن براى رسيدن به بهشت به استقبال ناملايمات برود، چنانكه امام عليه‌السلام فرمود:

...الجنة تحت اءطراف العوالى ...(٨٤)

...بهشت در سايه تير و نيزه فراهم مى گردد...

و نيز چنين روايت نموده است :

...ان رسول الله ٩ كان يقول : ان الجنة حفت بالمكاره ...(٨٥)

...پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله همواره مى فرمود: بهشت با دشوارى ها پيچيده شده است ...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نابرده رنج گنج ميسر نمى شود |  | مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد |

سعدى

## خواهان بهشت نمى خوابد!

...اءلا و انى لم اءركالجنة نام طالبها. (٨٦)

...آگاه باشيد كه من چيزى جز بهشت را نديده ام كه خواهان جوينده آن در خواب غفلت فرو برود

مقصود امام عليه‌السلام اين است كه انسان هاى جوياى بهشت ، غالبا در اثر گرايش به دنيا آنچنان دچار غفلت و بى خبرى مى شوند كه همانند خوابيدگان ، براى رسيدن به بهشت گامى بر نمى دارند، و كمتر كسى است كه در اين راه بيدار بوده و با تلاش و كوشش و دورى نمودن از هواهاى نفسانى و بريدن از دنيا خود را آماده بهشت مى نمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حافظا خلد برين خانه موروث من است |  | اندرين منزل ويرانه نشيمن چه كنم ؟! |

حافظ

# فصل ششم : دوزخ

دوزخ ، جايگاه كيفر بدكاران و ناشايستگانى مانند كافران ، مشركان ، منافقان و گناهكاران غير قابل آمرزش است ، كه در نهج البلاغه غالبا با كلمه نار از آن سخن به ميان آمده است . انسان هاى دوزخى پس از محاكمه در دادگاه بزرگ قيامت و محكوم شدن ، رهسپار دوزخ مى گردند، چنانكه امام عليه‌السلام فرمود:

...و اءما اءهل المعصية فاءنزلهم شر دار. (٨٧)

...و اما معصيت كاران ، پس خداوند آنان را در بدترين سراى فرود مى آورد...

## تصوير دوزخ :

به تصوير كشيدن و تبيين جايگاه نديده ، و دور از جولانگاه عقل و انديشه آدمى كارى ناممكن است ، از اين رو براى اين هدف بايد منابع مرتبط به وحى و عصمت را جستجو كرد و پس از قرآن كريم ، نهج البلاغه بهترين و معتبرترين و جامع ترين كتاب براى اين منظور است ، كه در موارد متعدد، آتش سوزان دوزخ و سختى ها و دشوارى ها و شكنجه هاى آن را به تصوير كشيده است :

١...فكانت معالجه القتال اءهون على من معالجة العقاب ، و موتات الدنيا اءهون على من موتات الاءخرة. (٨٨)

...پس درمان جنگ تحمل مشكلات آن بر من آسانتر از درمان كيفر خداوند آسانتر از كيفر اخروى است كه حاصل هماهنگى و تبعيت از انسان هاى مقام طلب و ناشايست مى باشد و مرگ هاى دنيا دشوارى هاى جنگ براى من آسانتر از مرگ عذاب ها ى آخرت است ...

٢و اءما اءهل المعصية فاءنزلهم شر دار، و غل الايدى الى الاءعناق و قرن النواصى بالاءقدام و اءلبسهم سراييل القطران و مقطعات النيران ، فى عذاب قد اشتد حره ، و باب قد اءطبق على اءهله ، فى نار لها كلب و لجب و لهب ساطع و قصيف هائل ، لا يظعن مقيمها، و لا يفادى اسيرها، و لا تفصم كبولها لا مدة للدار فتفنى و لا اءجل للقوم فيقضى. (٨٩)

...و اما آنان كه اهل معصيت و نافرمانى در برابر خداوند باشند، خداوند آنان را در بدترين سراى جاى داده و دستان آنان را به گردنشان بسته و موهاى پيشانى آنان را به پاهايشان پيوند زند، و پيراهن هايى از قير و پاره هايى آتش بر آنان بپوشاند، در عذابى كه حرارت آن بسيار دشوار است ، و در دروازه اى كه بر روى آنان بسته و در آتشى كه داراى زبانه هاى بلند و صداهاى ترساننده و شعله هاى افروخته و صداهاى بسيار بلند سرگردان كننده است ، آنكه در آن آتش جاى بگيرد توانايى كوچيدن از آن را ندارد، و آنكه در اسارت آن باشد رها شدنى نيست ، و زنجيرهاى آن بريده نمى شود، براى سراى دوزخ زمانى نيست كه سپرى گردد، و ساكنان آن براى سكونت در آن ، وقت معينى ندارند كه به پايان برسد...

٣ و كفى بالنار عقابا و وبالا و كفى بالله منتقما و نصيرا. (٩٠)

...و همين اندازه بس است كه آتش دوزخ ، كيفر و دشوارى براى گناهكاران و خداوند، انتقام گيرنده از آن گناهكاران و يارى دهنده براى نيكان باشد...

٤...نار شديد كلبها، عال لجبها، ساطع لهبها، متغيظ زفيرها، متاءجح سعيرها، بعيد خمودها، ذاك و قودها، مخوف و عيدها، عم قرارها، مظلمة اءقطارها، حامية قدورها، فظيعة اءمورها...(٩١)

...آتشى كه در بلعيدن سيرى ندارد، و پر اضطراب و متلاطم است و شعله آن بلند، و صداى آن هيجان آور و خشمناك و سوزندگى آن ، زبانه دار و فرو نشستن شعله هاى آن بسيار دور، دير خاموش مى شود و هيزم آن پر شعله ، و تهديد آن ترس آور و به سبب تاريك و ژرف بودن آن جايگاه آن براى دوزخيان فراگير، و همه اطراف آن ، تاريك ، و ديگ هاى آن داغ و سوزان ، و كارها كيفرهايى كه در آن انجام مى گيرد، رسوا كننده است ...

٥...و اتقوا نارا حرها شديد و قعرها بعيد و حلينها حديد و شرابها صديد. (٩٢)

...و بپرهيزيد از آتشى كه سوزش آن سخت و دشوار، و بسيار ژرفناك است و زيور آن آهن گداخته ، و نوشيدنى آن ، آب چركين است .

آنچه خوانده ايد گوشه هايى از سخنان امام عليه‌السلام در تصوير آتش دوزخ و كيفرهاى آن بوده است .

## عوامل گرفتارى به آتش دوزخ :

اكنون اين پرسش پيش مى آيد كه دوزخيان چه ويژگى هايى دارند، تا ما بدين وسيله بتوانيم خود را از آن ويژگى ها دور نماييم ؟ و به ديگر سخن : چه عواملى موجب گرفتار شدن به آتش دوزخ مى شود تا با دانستن آنها، خود را از آنها دور نموده ، تا در قيامت از دوزخيان نباشيم ؟پاسخ به اين پرسش در سخنان امام عليه‌السلام به روشنى بيان گرديده است . اين سخنان در اين نوشتار تحت عنوان هاى مخصوصى به خود تقديم خوانندگان گرامى مى گردد:

## ١ - لغزش ها:

...اءلا و ان الخطايا يا خيل شمس حمل عليها اءهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فى النار...(٩٣)

...آگاه باشيد كه خطاها بى تقوايى ها همانند اسبان سركش لجام گسيخته اى مى باشد كه صاحبان آنها بى تقوايان بر آنها سوار گرديده و همراه آنها در آتش دوزخ فرو افتند...

## ٢ - اهميت ندادن به نماز:

تعاهدوا اءمر الصلوة ، و حافظوا عليها، و استكثروا، و تقربوا بها فانهاكانت على المؤ منين كتابا موقوتا، اءلا تسمعون الى جواب اءهل النار حين سئلواما سلككم فى سقر؟ قالوا: لم نك من المصلينسورة المدثر /٤٢ و ٤٣ و انها لتحت الذنوب حت الورق و تطلقها باطلاق الربق ...(٩٤)

نماز را رعايت ، و بر آن محافظت نماييد و آن را بسيار به جا آوريد، و به وسيله آن به خداوند نزديك گرديد، كه آن براى مومنان در هنگام مخصوصى واجب گرديده است ، آيا پاسخ دوزخيان را نمى شنويد در آن هنگام كه از آنان پرسش مى شود: (چه چيز شما را به دوزخ كشانيده است ؟ مى گويند: ما از نماز گزاران نبوده ايم )، به راستى كه نماز گناهان را مى ريزد، همانند ريخته شدن برگ درخت ، و نماز انسان را از كيفر گناه رها مى گرداند همانند رها شدن زنجير از گردن انسان به زنجير بسته شده ...

## ٣ - نپرداختن زكات :

...ثم ان الزكاة جعلت مع الصلوة قربانا لاءهل الاسلام ، فمن اءعطاها طيب النفس بها، فانها تجعل له كفارة ، و من النار حجازا حجابا و وقاية ...(٩٥)

...سپس پرداخت زكات اموال همراه با نماز براى مسلمانان به عنوان وسيله و ابراز نزديك شدن انسان به خداوند قرار داده شده است ، پس هر كه به ميل و رغبت آن را بپردازد، سبب كفاره گناهان و مانع و نگهدارنده انسان در برابر دوزخ مى شود...

## ٤ - خيانت در امانت :

...ثم اءداء الاءمانة ، فقد خاب من ليس من اءهلها...(٩٦)

...سپس اداى امانت است ، پس آنكه اهل آن امانت نباشد، زيان نموده است ...

...و من استهان بالاءمانة ، و رتع فى الخيانة ، و لم ينزه نفسه و دينه عنها، فقد اءحل اءخل بنفسه الذل و الخزى فى الدنيا، و هو فى الاءخرة اءذل و اءخزى و ان اءعظم الخيانة خيانة الامة و اءفظع الغش غش الاءئمة. (٩٧)

...و هر كه امانت را سبك بشمارد و همانند چهارپايان چراگاه خود را در وادى خيانت قرار بدهد، و خود و آيين خود را از آن پاك نگرداند، در دنيا خود را خوار زبون و پست و رسوا گردانيده و در روز واپسين خوارتر و رسواتر خواهد بود، و به راستى كه بزرگترين خيانت ، خيانت به امت ، و زشت ترين دغل كارى ، دغل كارى زمامداران است .

امام عليه‌السلام در اين نامه ، كه آن را براى يكى از كارگزاران نوشته است ، دايره امانت را توسعه بخشيده ، و پس از بيان نتيجه خيانت در امانت در دنيا و آخرت ، بزرگترين امانت براى كارگزاران را امانت امت اسلامى دانسته است . و در نتيجه ، خيانت به اين امانت را بزرگترين خيانت به شمار آورده است .

## ٥ - سركشى و فساد در روى زمين :

...فلما نهضت بالاءمر نكثت طائفة و مرقت اءخرى و قسط آخرون ، كاءنهم لم يسمعوا كلام الله ، حيث يقول :تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الاءرض و لا فسادا و العاقبة للمتقين .سورة القصص /٨٣ بلى و الله لقد سمعوها و وعوها، ولكنهم حليت الدنيا فى اءعينهم و راقهم زبرجها...(٩٨)

... پس چون به امر خلافت برخاستم گروهى پيمان بيعت خود با مرا شكستند از ناكثين اصحاب جمل شدند كه جنگ جمل را برپا كردند و گروهى ديگر از حق خارج گرديدند از مارقين خوارج شدند كه جنگ نهروان را پديد آوردند و گروهى بر حكومت حق على عليه‌السلام ستم روا داشتند از قاسطين معاويه و يارانش شدند كه جنگ صفين را برپا كردند گويا آنان اين سه گروه سخن خداوند را نشيدند در آنجا كه فرمود: آن سراى آخرت را براى كسانى قرار مى دهيم كه در روى زمين نخواهند سركشى كنند و نخواهند فساد پديد آورند و سرانجام نيك از آن پارسايان است . آرى به خداوند سوگند كه اين آيه را شنيدند و آن را فهميدند، ولى دنيا در برابر ديدگان آنان زيبا جلوه كرد، و زيور دنيا آنان را فريب داد...

اين سخن قسمتى از خطبه معروفش قشقيه است كه امام عليه‌السلام در آن ، سه گروه را نام برده و مورد سرزنش قرار داده و آنان را مصداق منفى آيه اى از قرآن دانسته است كه خداوند در آن آيه بهشت را ويژه كسانى قرار داده است كه نخواهند در روى زمين سركشى و فساد نمايند، و سه گروه نامبرده با جنگى كه در برابر على عليه‌السلام به راه انداخته بودند از مصاديق سركشى در برابر خداوند و فسادگرى در روى زمين به شمار آمدند و در نتيجه از بهشت محروم گرديده و سرانجام آنان دوزخ خواهد بود.

## ٦ - لغزش و گريز از ميدان جهاد:

در مقام تشويق به جهاد و پيكار در راه خدا فرمود:

...لقد حملتكم على الطريق الواضح التى لا يهلك عليها الا هالك ، من استقام فالى الجنة ، و من زل فالى النار. (٩٩)

...من شما را بر راهى روشن جهاد در راه خدا فرا خوانده ام كه در برابر آن ، تنها كسى به هلاكت مى رسد كه به سبب سرشت فساد آلود خود اهل هلاكت باشد، كسى كه در ميدان جهاد استقامت داشته باشد به بهشت مى رود، و كسى كه در اين راه بلغزد به دوزخ مى رود.

و در مقام آموزش جنگيدن به يارانش كه گويا آن را در ليلة الهرير و يا آغاز جنگ صفين بيان كرده است ، از جمله فرمود:

...فعاودا الكر، واستحيوا من الفر فانه عار فى الاءعقاب و نار يوم الحساب ...(١٠٠)

...پس بر دشمن يورش پى در پى ببريد، و از گريختن از ميدان جهاد شرم نماييد، كه گريز از ميدان جهاد براى نسل آينده تان ننگ را، و براى روز حسابتان آتش دوزخ را در پى خواهد داشت ...

## ٧ - خشم :

در آن هنگام كه عبدالله بن عباس را به عنوان جانشين و كار گزار خود در بصره منصوب كرد به او نوشت :

سع منع الناس بوجهك و مجلسك و حكمك و اياك والغضب فانه طيرة من الشيطان . و اعلم اءن ما قربك من الله يباعدك من النار، و ما باعدك يباعدك من الله يقربك من النار. (١٠١)

با مردم به هنگام روبرو شدن و نشستن و داورى كردن به نيكى برخورد كن با آنان گشاده روى و خوش برخورد و همنشين خوبى باشد و به هنگام داورى در اختلافات در ميان آنان از حق دورى مگزين و به داد و عدل داورى كن . و از خشم بر مردم بپرهيز! كه آن خشم گونه اى از سبك مغزى و ره آوردى از شيطان است ، و بدان كه آنچه تو را به خداوند نزديك گرداند تو را از آتش دوزخ دور، و آنچه تو را از خداوند دور گرداند به آتش دوزخ نزديك مى گرداند.

## ٨ - انكار حقانيت ائمه عليه‌السلام

پيش از اين درباره ويژگى هاى بهشتيان از امام عليه‌السلام نقل شد كه تنها كسانى در بهشت داخل مى شوند كه امامان معصوم عليه‌السلام را بشناسند و امامان عليه‌السلام نيز آنان را بشناسند،در ادامه آن سخن فرمود:

...و لا يدخل النار الا من اءنكرهم و اءنكروه ...(١٠٢)

و در دوزخ داخل نمى شود جز كسى كه آنان امام معصوم را به عنوان پيشوايان بر حق مسلمانان و جانشينان پاك پيامبر اسلام باور نداشته ، و امامان نيز او را به عنوان انسان مؤ من و مسلمان درستكار پذيرا نباشند...

از اين سخن به دست مى آيد كه دوزخ تنها جايگاه كسانى است كه امامان معصوم عليه‌السلام را به عنوان پيشوايان بر حق و جانشينان واقعى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله باور نداشته باشند و آنانكه امامان معصوم عليه‌السلام را باور داشته و بر اين باور آنگونه باشند كه امامان عليه‌السلام نيز آنان را تصديق نموده و بپذيرند در دوزخ داخل نمى شوند.

پاسخ به يك پرسش :

در اينجا اين پرسش به ذهن مى آيد كه آيا تنها باور داشتن براى نجات از دوزخ كفايت مى كند؟ ظاهر سخن امام عليه‌السلام با چشم پوشى از سخنان ديگر آن حضرت چنين است . ولى به همانگونه كه در آيات قرآن ، آيه اى تفسير آيه اى ديگر واقع مى شود، سخنان امام على عليه‌السلام نيز، تفسير سخن ديگر آن حضرت واقع مى شود، از اين رو براى پاسخ به پرسش مزبور بايد سخنان ديگر على عليه‌السلام را از نگاه خود بگذرانيم ، سخنانى كه در آن ويژگى هاى ديگر اهل دوزخ بيان گرديده است ، چنانكه توجه به سخنانى كه براى ويژگى هاى بهشتيان بيان گرديده بود نيز براى يافتن پاسخ درست مؤ ثر است .

از اين رو با توجه به مجموعه ويژگى ها و اوصاف بهشتيان و دوزخيان كه بيان گرديده است ، مى توانيم بگوييم كه انسان معتقد به امامان معصوم عليه‌السلام كسى است كه در ميدان عمل نيز به گونه اى باشد كه امامان عليه‌السلام او را به عنوان شيعه و پيرو واقعى مورد پذيرش و قبول خود قرار بدهند، و به ديگر سخن : سيره عملى او به ميزان تواناييش سيره عملى امامان عليه‌السلام باشد. البته موضوع شفاعت شافعان در مورد برخى از گناهان با حفظ باور و اعتقاد به حقانيت امامان عليه‌السلام را نمى توان از نظر دور نگه داشت . كه البته آن هم خود داراى شرايطى است كه از موضوع بحث ما در اين كتاب بيرون بوده و نيازمند بررسى مستقل و جداگانه است .

## ٩ - دشمنى با بندگان خدا:

ستم بر بندگان خداوند در آيين اسلام ، بسيار ناپسند بوده و خداوند انسان ستمگر را در روز قيامت به دوزخ گرفتار مى نمايد، چه اينكه آن ستمگر خداوند را باور داشته و خود را پيرو آيينى همانند آيين اسلام بداند، و چه منكر بوده و آيينى را پايبند نباشد، كه اينك به فرازهايى از سخنان على عليه‌السلام در اين باره توجه مى نماييد:

بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد. (١٠٣)

بدترين توشه براى روز رستاخيز، دشمنى و ستم بر بندگان خدا است .

و لئن اءمهل الله الظالم فلن يفوت اءخذه و هو له بالمرصاد...(١٠٤)

و اگر خداوند انسان ستمگر را مهلت دهد، هرگز از كيفر او دست بر نخواهد داشت و او خداوند در كمينگاهش قرار دارد...

## ١٠ - گناه پيشگى :

هر انسانى در زندگى دنياى خود هدفى را برگزيده و براى رسيدن به آن در ميدان مسابقه قرار مى گيرد، ولى برخى از انسان ها هدف را نادرست برگزيده و سراب را به جاى آب ، و هواى نفس را به جاى خدا مقصود خود پنداشته اند، از اين رو گناهكاران كه با ارتكاب گناه ، قصد بهره مند شدن از نعمت ها را به هر گونه كه بخواهند در سر مى پرورانند، در وادى سراب گام برداشته و هواى نفس خود را خداى خويش مى پندارند، و آنگاه كه به سراى ديگر رهسپار گردند، جايگاهشان در دوزخ خواهد بود، چنانكه امام عليه‌السلام فرمود:

...والنار غاية المفرطين ...(١٠٥)

...و آتش دوزخ ، پايان مقصد حقيقى كسانى است كه در دنيا راه افراط گناه را در پيش گرفته اند و آنچه را كه نبايد انجام بدهند، انجام مى دهند ...

البته هر انسان معمولى غير از معصومين عليه‌السلام در زندگى خود احيانا دچار گناهانى مى شود، و مقصود على عليه‌السلام اين نيست كه همه گناهكاران به آتش دوزخ مى افتند، بلكه بسيارى از گناهان به توبه واقعى از ميان رفته و انسان گناهكار از آن گناه پاك مى شود و برخى از گناهكاران با شايستگى هايى كه دارند در روز قيامت مورد شفاعت شافعان قرار مى گيرند.

بنابراين مقصود امام عليه‌السلام از كلمه مفرطين آن گناهكارانى است كه در اثر گناهان بسيار، شايستگى توبه و شفاعت را از دست داده اند، گناهكارانى كه از انجام گناه باكى نداشته ، و به آسانى آن را مرتكب مى شوند، و از ارتكاب آن دچار احساس ندامت نشده و توبه نمى نمايند و بر گناه خود اصرار مى ورزند.

و اينگونه انسان ها:

...ان من عزائم الله فى الذكر الحكيم التى عليها يثيب و يعاقب ، و لها يرضى و يسخط، انه لا ينفع عبدا و ان اءجهد نفسه و اءخلص فعله اءن يخرج من الدنيا لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها: اءن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته ، اءو يشفى غيظه بهلاك نفس ، اءو يعر باءمر فعله غيره ، اءو يستنجح حاجة الى الناس باظهار بدعة فى دينه ، اءو يلقى الناس بوجهين اءو بمشى فيهم بلسانين ...(١٠٦)

...و از حكم هاى قطعى و محكم و خلل ناپذير خدا كه صريح بوده و توجيه بردار نيست و در آن رجوع و نسخ راه پيدا نمى كنند كه در قرآن محكم خداوند آمده است ، و او خداوند بر پايه آنها آن احكام پاداش ‍ مى دهد و به كيفر مى رساند، و اگر انجام بگيرند براى آنها خشنود و اگر انجام نگيرند خشمگين مى شود اين است كه بنده خداوند هر چند تلاش ‍ خود را در اجراى احكام اسلام به كار بگيرد و كار خود را براى خدا خالص ‍ بگرداند در حالى از دنيا برود كه پروردگارش را با يكى از اين ويژگى ها ملاقات نمايد و از آنها ويژگى ها توبه ننمايد. و آن ويژگى ها عبارتند از: اينكه در بندگى كردن به خدا شرك در عبادت داشته باشد و يا با كشتن انسان ديگر، خشم خود را درمان نمايد و يا كار زشتى را كه ديگرى انجام داده است براى ديگران بيان كند گناهان ديگران را در ميان مردم بازگو كند و يا به وسيله آشكار نمودن بدعتى در دين خود براى بر طرف كردن نياز خود و حاجت خويشتن به مردم رو آور شود، و يا با دو چهره حالت نفاق و دو رويى با مردم برخورد كند، و يا با مردم با دو زبان نفاق سخن بگويد...

حاصل اين سخن ، چهار ويژگى ديگر براى دوزخيان است :

١ شرك به خداوند.

٢ كشتن انسان بدون هيچگونه جرمى كه مستوجب كشته شدن باشد.

٣ باز گو كردن گناه پنهانى و شخصى انسان گناهكار نزد ديگران پخش ‍ گناه .

٤ بدعتگذارى در دين .

٥ نفاق و دو رويى در گفتار و كردار.

اين پنج ويژگى ، افزون بر ده ويژگى ديگر كه براى دوزخيان ذكر گرديد هر يك عامل مستقلى براى ورود انسان به جهنم سوزان قيامت مى باشند، و او بايد از همه اين عوامل خوددارى نمايد، و در برابر؛ خود را به اوصاف بهشتيان بيارايد تا بتواند به سعادت جاويد آخرت نايل گردد.\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پاورقي ها ٥٩- نهج ، فيض ، خ ١٨٢، صبحى خ ١٨٣.

٦٠- نهج ، فيضى و صبحى ، خ ١.

٦١- نهج ، فيض ، خ ١٦٤، صبحى ، خ ١٦٥.

٦٢- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٦٣- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٦٤- نهج ، فيض ، خ ١١٣، صبحى ، خ ١١٤.

٦٥- نهج ، فيض ، خ ٨٤، صبحى ، خ ٨٥.

٦٦- همان .

٦٧- نهج ، فيض و صبحى ، خ ٢٧.

٦٨- نهج ، فيض ، خ ٢٣٢، صبحى ، خ ١٩٠.

٦٩- نهج ، فيض و صبحى ، خ ١٥٢.

٧٠- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٧١- نهج ، فيض ، خ ٢٣٣، صبحى ، خ ١٩١.

٧٢- نهج ، فيض ، خ ١٨٤، صبحى ، خ ١٩٣.

٧٣- نهج ، فيض ، خ ١٦٠، صبحى ، خ ١٦١.

٧٤- نهج ، فيض ، خ ١١٣، صبحى ، خ ١١٤.

٧٥- براى آگاهى از ويژگى هاى پارسايان به كتابپارسايىاثر مؤ لف مراجعه گردد.

٧٦- نهج ، فيض ، خ ١٦٦، صبحى ، خ ١٦٧.

٧٧- نهج ، فيض ، خ ١٠٥، صبحى ، خ ١٠٦.

٧٨- نهج ، فيض ، حكمت ٤٠، صبحى ، حكمت ٤٢.

٧٩- نهج ، فيض ، خ ١٨٩، صبحى ، خ ١٩٨.

٨٠- نهج ، فيض ، حكمت ١٤٢، صبحى ، حكمت ١٥٠.

٨١- نهج ، فيض ، خ ١١٨، صبحى ، خ ١١٩.

٨٢- نهج ، فيض ، و صبحى ، خ ٢٧.

٨٣- نهج ، فيض ، حكمت ٤٠، صبحى ، حكمت ٤٢.

٨٤- نهج ، فيض و صبحى ، خ ١٢٤.

٨٥- نهج ، فيض ، خ ١٧٥، صبحى ، خ ١٥٦.

٨٦- نهج ، فيض ، و صبحى ، خ ٢٨.

٨٧- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٨٨- نهج ، فيض ، خ ٥٣، صبحى ، خ ٥٤.

٨٩- نهج ، فيض ، خ ١٠٨، صبحى ، خ ١٠٩.

٩٠- نهج ، فيض ، خ ٨٢، صبحى ، خ ٨٣.

٩١- نهج ، فيض ، خ ٢٣٢، صبحى ، خ ١٩٠.

٩٢- نهج ، فيضى ، خ ١١٩، صبحى ، خ ١٢٠.

٩٣- نهج ، فيض ، و صبحى ، خ ١٦.

٩٤- نهج ، فيض ، خ ١٩٠، صبحى ، خ ١٩٩.

٩٥- همان .

٩٦- همان .

٩٧- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٢٦.

٩٨- نهج ، خ ٣(شقشقيه ).

٩٩- نهج ، فيض ، خ ١١٨، صبحى ، خ ١١٩.

١٠٠- نهج ، فيض ، خ ٦٥، صبحى ، خ ٦٦.

١٠١- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ٧٦.

١٠٢- نهج ، فيض و صبحى ، نامه ١٥٢.

١٠٣- نهج ، فيض ، حكمت ٢١٢، صبحى ، حكمت ١٢١.

١٠٤- نهج ، فيض ، خ ٩٦، صبحى ، خ ٩٧.

١٠٥- نهج ، فيض ، خ ١٥٦، صبحى ، خ ١٥٧.

١٠٦- نهج ، فيض ، خ ١٥٢، صبحى ، خ ١٥٣.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc483649524)

[بازگشت ، چگونه ؟! 4](#_Toc483649525)

[فصل اول : حقيقت دنيا 6](#_Toc483649526)

[واژه دنيا 7](#_Toc483649527)

[دنيا براى آخرت : 8](#_Toc483649528)

[فصل دوم : مرگ 14](#_Toc483649529)

[خصوصيات زندگى روح در عالم برزخ 20](#_Toc483649530)

[در آستانه مرگ 24](#_Toc483649531)

[تصويرى از گور 29](#_Toc483649532)

[پاسخ به يك پرسش : 34](#_Toc483649533)

[بهترين مرگ 36](#_Toc483649534)

[فصل سوم : نابودى جهان و زنده شدن مردگان 37](#_Toc483649535)

[شبهه آكل و ماءكول 47](#_Toc483649536)

[فصل چهارم : رستاخيز بزرگ 50](#_Toc483649537)

[پرسش و حسابرسى اعمال : 52](#_Toc483649538)

[پل صراط يا گذرگاه خطرناك دوزخ : 55](#_Toc483649539)

[گواهان محشر 57](#_Toc483649540)

[فصل پنجم : بهشت جاويد 61](#_Toc483649541)

[بهشت چگونه مكانى است ؟ 64](#_Toc483649542)

[خادمان بهشت : 65](#_Toc483649543)

[نعمت هاى بهشت : 66](#_Toc483649544)

[درجات بهشتيان : 69](#_Toc483649545)

[عوامل ورود به بهشت : 70](#_Toc483649546)

[١ - معرفت خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله واهل بيت عليه‌السلام 70](#_Toc483649547)

[٢ - يارى و دوستى اهل بيت عليه‌السلام 72](#_Toc483649548)

[٣ - پارسايى : 73](#_Toc483649549)

[٤ - مطابقت عمل با عقيده : 75](#_Toc483649550)

[٥ - پيكار در راه خدا: 78](#_Toc483649551)

[٦ - نيت خالص : 79](#_Toc483649552)

[خواهان بهشت نمى خوابد! 82](#_Toc483649553)

[فصل ششم : دوزخ 83](#_Toc483649554)

[تصوير دوزخ : 84](#_Toc483649555)

[عوامل گرفتارى به آتش دوزخ : 87](#_Toc483649556)

[١ - لغزش ها: 87](#_Toc483649557)

[٢ - اهميت ندادن به نماز: 88](#_Toc483649558)

[٣ - نپرداختن زكات : 89](#_Toc483649559)

[٤ - خيانت در امانت : 90](#_Toc483649560)

[٥ - سركشى و فساد در روى زمين : 91](#_Toc483649561)

[٦ - لغزش و گريز از ميدان جهاد: 93](#_Toc483649562)

[٧ - خشم : 94](#_Toc483649563)

[٨ - انكار حقانيت ائمه عليه‌السلام 95](#_Toc483649564)

[٩ - دشمنى با بندگان خدا: 97](#_Toc483649565)

[١٠ - گناه پيشگى : 98](#_Toc483649566)

[فهرست مطالب 103](#_Toc483649567)